

چندفرهنگ‌گرایی و رهیافت‌های مختلف آن

علی کریمی مله*

چکیده

تحولات فکری و تکوین زمینه‌های سیاسی - اجتماعی دهه‌های اخیر در سطح جهان به ویژه جوامع لیبرال دموکراسی غربی اروپا، آمریکا و استرالیا به بازاندیشی در نظریه‌های سیاسی و سیاست‌پردازی‌های اجرایی درباره دولت انجامید که ظهور نگره فکری و شیوه نوین سیاست‌گذاری موسوم به چندفرهنگ‌گرایی با موضوع محوری به رسمیت شناختن تفاوت‌ها در عرصه عمومی، از مظاهر آن به شمار می‌رود. این مکتب فکری نوپا به محض شکل‌گیری و بسته به پیش‌زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی جوامع مختلف در قالب رهیافت‌های متعددی بروز پیدا کرد.

این مقاله بر دو بُعد توصیف و تحلیل تمرکز دارد. در بُعد نخست، رهیافت‌های گوناگون چندفرهنگ‌گرایی شامل ناسیونالیسم فرهنگی،

* دکتر علی کریمی مله استادیار علوم سیاسی دانشگاه مازندران می‌باشد.

(akm102000@yahoo.com)

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال دوم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۸۶، صص ۲۴۸-۲۱۱.

رهیافت سیاست‌گذارانه و چندفرهنگ‌گرایی به‌مثابه فلسفه اجتماعی را از هم متمایز می‌سازد. رهیافت ناسیونالیسم فرهنگی به تقاضاهای اقلیت‌های مختلف اشعار دارد که معتقدند حوزه عمومی به‌ویژه عرصه فرهنگ باید جایی برای شناسایی تنوع و تفاوت قائل شود. رهیافت سیاست‌گذارانه به معنای نوعی سازوکار عملی برای تصمیم‌گیری، تدبیرپردازی، سیاست‌گذاری و مواجهه اجتناب‌ناپذیر برخی جوامع غربی با الزامات، مسائل و واقعیت‌های جمعیت‌شناختی و ترکیب نوظهور و متنوع انسانی است. رهیافت سوم بر پایه نقد فردگرایی افراطی لیبرالیسم کلاسیک و بازاندیشی در نگرش فلسفه اجتماعی لیبرال نسبت به اهمیت فرد و به جای آن تأکید بر اهمیت و اولویت گروه‌ها و فرهنگ‌ها استوارست.

مقاله حاضر در بررسی فرضیه و تحلیل عوامل و زمینه‌های مؤثر بر شکل‌گیری هریک از رهیافت‌ها، عواملی چون موج مهاجرت گسترده بعد از جنگ جهانی دوم را که موجب تغییر ترکیب انسانی کشورهای غربی شد و نیز تأثیرات جهانی‌شدن و فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی و افزایش آگاهی گروه‌های فرهنگی اقلیت و ظهور و اهمیت‌یابی مکاتبی همچون جامعه‌گرایی را مؤثر قلمداد می‌کند.

واژه‌های کلیدی: چندفرهنگ‌گرایی، جامعه‌گرایی، ناسیونالیسم فرهنگی، شناسایی، تفاوت، تنوع.

مقدمه

طی چند دهه اخیر، مفهوم دولت در معرض برخی تغییرات جدی قرار گرفت که به نوبه خود نظریه سیاسی، ترتیبات و سیاست‌های نهادین را تحت تأثیر قرار داد. مفهومی از دولت به مثابه واحدی تک‌فرهنگی و تک‌ملیتی که به مرکز‌گرایی سیاسی و سیاست‌های همانندساز ختم می‌شد، با تحول بنیادین مواجه گردید.^(۱) چندفرهنگ‌گرایی به مثابه موضوعی بین‌رشته‌ای، از مکاتب فکری و معرفتی جدید و از شیوه‌های سیاست‌گذاری نوپاست که از بطن این تحول ظاهر شد و آثار و پیامدهای زیادی در حوزه‌های نظری رشته‌های گوناگون علمی و سیاست‌های عملی برخی کشورهای لیبرال دموکراسی غربی از خود به جا گذاشت و می‌رود تا پرتو آن، دیگر مناطق جهان را نیز متأثر سازد. تازگی آن به حدی است که به نوشته برخی صاحب‌نظران، این واژه تا قبل از اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۰ واژه‌ای ناشناخته با کاربرد بسیار اندک بود و از دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ با شتاب پُرسابقه‌ای به عرصه رسانه‌های ارتباط جمعی و حوزه سیاست‌گذاری وارد شد.^(۲) اگرچه به گمان عده‌ای، چندفرهنگ‌گرایی واژه‌ای بازسازی شده به‌عنوان «واقعیتی اجتماعی» برای مفهوم قدیمی‌تر تکثر فرهنگی است.^(۳)

موضوع کانونی چندفرهنگ‌گرایی، مبارزه برای به‌رسمیت شناخته شدن^۱ و مسئله تنوع و تکثر فرهنگی - هویتی و نسبت آن با هویت جامعه‌ای و انسجام ملی، حقوق اقلیت‌ها و سیاست‌گذاری عمومی است که به مسئله مبتلابه و گریزناپذیر دولت‌های لیبرال دموکراسی تبدیل شده است. گرچه به دلایل تاریخی و اجتماعی،

کانادا، استرالیا و آمریکا در اتخاذ اشکال مختلف سیاست چندفرهنگی برای مواجهه و تدبیر مناسب مسئله تنوع فرهنگی نقش پیشتازی ایفا نموده‌اند، اما شیوع آن به‌حدی است که برخی کشورهای اروپای غربی به‌خصوص پس از جنگ دوم جهانی و حتی کشور متجانس و همگونی مانند ژاپن نیز به ضرورت پاسخ‌گویی به تنوع فرهنگی در سیاست‌های مهاجرت و همبستگی خود توجه نشان دادند. این موضوع پس از فروپاشی شوروی و خیزش ملی‌گرایی قومی تجزیه‌طلبانه در شرق اروپا، با تمرکز پیرامون مسائل مختلف از قبیل تجزیه و تقسیم قدرت‌های مرکزی و واگذاری قدرت به گروه‌های فروملی و امکان تسهیم و مشارکت آنان در قدرت مرکز، موضوع پناه‌جویان و پناهندگان سیاسی، و پس از حمله ۱۱ سپتامبر بر خطر گروه‌های مهاجر ناسازگار با فرهنگ کشورهای میزبان، دغدغه اصلی بسیاری از اندیشمندان سیاسی و سیاستمداران شده است.^(۴)

وجود تنوع فرهنگی، واقعیتی دیرپا و کهن است و تا درازای حیات اجتماعی بشر امتداد می‌یابد اما مکتب چندفرهنگ‌گرایی با دلالت‌های هنجاری، پیامدهای سیاست‌گذارانه و صبغه ایدئولوژیک خاص خود، پدیده‌ای جدید با عمری حدود نیم‌قرن است. اما از آنجا که بسیاری از کشورهای جهان سوم از جمله ایران، بنابه دلایل ساختاری و تاریخی، از خصیصه تنوع فرهنگی و جمعیتی برخوردارند و به‌رغم تفاوت‌های بنیادین اجتماعی، فرهنگی و سیاسی با کشورهای لیبرال دموکراسی غربی، دیر یا زود از امواج نوظهور فکری سیاست - پایه متأثر می‌شوند، از این رو شناخت رهیافت‌های گوناگون و مظاهر متنوع آن ضرورتی دانشورانه و عمل‌گرایانه است.

با توجه به این ملاحظات، این مقاله با رویکردی تحلیلی درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش اصلی است که کدام زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و فکری در تکوین رهیافت‌های گوناگون چندفرهنگ‌گرایی تاثیر داشته‌اند؟ برخی سؤال‌های فرعی نیز که در این مقاله به اختصار مورد بررسی واقع می‌شوند، از این قرارند: معنای چندفرهنگ‌گرایی چیست و رهیافت‌های مختلف آن کدامند؟ خاستگاه مکانی و مقطع زمانی ظهور آن کجاست؟ بدیهی است ملاحظات کاربردی در مورد چندفرهنگ‌گرایی که حائز اهمیت بسیار نیز هست، خارج از حوزه تمرکز این

نوشته قرار می‌گیرد.

فرضیه مقاله، این گزاره است که سه عامل: مهاجرت بین‌المللی بعد از جنگ جهانی دوم به کشورهای غربی و در پی آن تغییر ترکیب انسانی این جوامع، فرایند جهانی‌شدن و اهمیت‌یابی عنصر فرهنگ از دهه ۷۰ به بعد و رواج مکاتب نوین فکری همانند جامعه‌گرایی، از عمده‌ترین عوامل و زمینه‌های تکوین چندفرهنگ‌گرایی و رهیافت‌های متعدد آن به‌شمار می‌روند.

مفهوم چندفرهنگ‌گرایی

این مفهوم مانند بسیاری مفاهیم حوزه علوم اجتماعی و انسانی، مفهومی منازعه‌برانگیز^۱ با مدلول‌های متعدد و معانی متکثر^۲ بوده و به دلیل ربط وثیق آن با مفهوم هویت که خود مفهومی دینامیک، در حال شدن و تکامل است، فاقد معنای ثابت و اجماعی است.^۳ به تعبیر پارلیو، چندفرهنگ‌گرایی برای همه و از جمله طرفداران آن دارای معنای واحدی نیست.^۴ به‌علاوه زمینه‌مندی و زمان‌پایگی آن به پراکندگی و ابهام مفهومی و تکوین الگوهای مختلف آن دامن زده است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت یک الگوی عام و فراگیر چندفرهنگ‌گرایی وجود ندارد.^۵ اما به‌رغم این تنوع مفهومی، برخی صاحب‌نظران به تعریف آن اقدام نموده‌اند.

پارخ یکی از صاحب‌نظران چندفرهنگ‌گرایی، پس از توجه به جنبش‌های جدید هویتی که به رسمیت شناختن تفاوت را در صدر مطالبات خود دارند، تنها نوع خاصی از این گروه‌ها را مضمول تعریف چندفرهنگ‌گرایی می‌داند. به نظر او، چندفرهنگ‌گرایی ناظر بر هرگونه تفاوت و هویت نیست، بلکه آن دسته از تفاوت‌ها و هویت‌ها را شامل می‌شود که ریشه در فرهنگ - به معنی مجموعه عقاید و اقداماتی که گروه‌ها و مردم خویش‌فهمی، جهان‌فهمی و زندگی فردی و جمعی خود را با آنها سازمان می‌دهند - دارد. این تنوع فرهنگی، در یک نظام معنایی مشترک و تاریخی ریشه دارد. پارخ این نوع تفاوت را تنوع^۳ اطلاق نموده و معتقد است

1. Contested Concept
2. Multiple Meanings
3. Diversity

چندفرهنگ‌گرایی به تنوع فرهنگی یا تفاوت‌های مبتنی بر فرهنگ و نه هر تفاوتی اشعار دارد. در نتیجه به نظر او، همه طرفداران سیاست شناسایی را نمی‌توان در ذیل چندفرهنگ‌گرایی قرار داد. وی آنگاه به دسته‌بندی تنوع فرهنگی در جوامع مدرن پرداخته و سه نوع از آنها را مهم برمی‌شمارد:

الف - تنوع خرده فرهنگی:^۱ بدین معنی که اعضای چنین گروه‌ها و فرهنگ‌هایی ضمن اشتراک ارزشی و معنایی با فرهنگ مسلط، در تلاشند تا در چهارچوب همان فرهنگ، فضایی برای سبک زندگی متفاوت یا ساختار خانوادگی نامتعارف ارائه کنند. اینان به دنبال فرهنگ جانشین برای فرهنگ مسلط نبوده و تنها می‌خواهند فرهنگ موجود را متکثر نموده و سبک‌های زندگی متفاوتی را انتخاب و عرضه کنند، مثل هنرمندان یا همجنس‌گرایان و غیره.^(۸)

ب - تنوع نگرشی:^۲ زمانی است که برخی اعضای جامعه نسبت به اصول و ارزش‌های فرهنگ حاکم، به شدت منتقد بوده و درصددند ارزش‌های دیگری را جایگزین آن نمایند؛ فمینیست‌ها که منتقد ارزش‌های مردسالارانه هستند، مذهب‌یون که نسبت به جهت‌گیری‌های سکولاریستی معترض‌اند و زیست‌محیط‌گرایان که مخالف سوبیه‌های تکنوکراتیک هستند، از این جمله‌اند. این دسته خرده‌فرهنگ نیستند؛ چون بسیاری از بنیادهای فرهنگ موجود را به چالش می‌کشند و اجتماعات فرهنگی متمایزی نیز نیستند که با ارزش‌ها و دیدگاه‌های خویش زندگی می‌کنند، بلکه گروه‌هایی هستند با نگرش‌های فکری و روشنفکری نسبت به اینکه چگونه باید فرهنگ مسلط متحول و جایگزین شود.

ج - تنوع انجمنی یا جامعه‌ای:^۳ شامل گروه‌هایی در جوامع مدرن توأم با نوعی خودآگاهی و اجتماعات کم‌ویش سازمان‌یافته است که بر طبق سیستم اعتقادی و عمل خاص خود زیست می‌کنند؛ مثل مهاجرین تازه‌وارد به کشور میزبان، اجتماعات مذهبی، گروه‌های فرهنگی دارای مرزبندی‌های مشخص همچون مردمان بومی مانند: باسک‌ها، کاتالونیایی‌ها، اسکاتلندی‌ها، ولزی‌ها، کبکی‌ها و غیره.

1. Sub-Cultural Diversity
2. Perspectival Diversity
3. Communal Diversity

به نظر پارخ اگرچه مفهوم چندفرهنگ‌گرایی به هر سه نوع تنوع اطلاق می‌شود، اما کاربرد آن در مورد نوع سوم رساتر می‌نماید. بنابراین جامعه چندفرهنگی از نظر پارخ، جامعه‌ای است که شامل تعدادی گروه‌های انجمنی یا جامعه‌ای باشد. رکس نیز با مضمونی مشابه بر این نکته صحه می‌گذارد که چندفرهنگ‌گرایی سیاستی است که معتقد است، یک حوزه خصوصی و انجمنی شامل زبان، دین و مذهب، آداب و رسوم مربوط به خانواده و ازدواج در جامعه وجود دارد که حکومت نباید در آن مداخله نماید.^(۹)

بعضی دیگر از محققین، چندفرهنگ‌گرایی را عبارت از مجموعه‌ای از سیاست‌ها و اقدامات برای حمایت از تنوع به‌عنوان جزء مشروع و عنصر صحیح جامعه تعریف نموده‌اند. از نظر آنان اسلوب و شیوه یگانه‌ای برای چندفرهنگ‌گرایی یافت نمی‌شود، بلکه شیوه‌ای که این سیاست‌ها اعمال می‌شوند و چگونگی ظهور و تبلور آن بسته به زمینه‌های ملی جوامع، تفاوت می‌کند. به طور مثال، در حالی که در کانادا، آمریکا و انگلستان این مسئله آشکارا با تمایزات نژادی پیوند دارد، در جایی دیگر موضوع مهاجرت مسئله کانونی آن به شمار می‌رود. از نظر رسمی و غیررسمی بودن نیز، در حالی که در کانادا و استرالیا سیاست‌های رسمی چندفرهنگ‌گرایی اجرا شد (استرالیا در ۱۹۷۹ و کانادا در ۱۹۸۸) انگلستان به طور غیررسمی آن را به مرحله اجرا درآورد.^(۱۰)

بعضی از نویسندگان با عنایت به نگاه انتقادی چندفرهنگ‌گرایی به حوزه عمومی، بر این باورند که چندفرهنگ‌گرایی نقد ساختار و ترتیبات نهادین حوزه عمومی است که اقلیت‌ها را از حقوقشان محروم نموده یا به‌گونه‌ای به آن آسیب می‌رساند. این نقد شامل بازاندیشی و بازنگری این محرومیت در حوزه عمومی، به شیوه‌ای است که امکانات و فرصت‌های اقلیت‌ها را برای بهره‌مندی از زندگی و میزان بیشتری از خودفهمی و خودگردانی ارتقا بخشد. چندفرهنگ‌گرایی با تمرکز بر عنصر فرهنگ، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های این حوزه را به‌چالش می‌کشد و تجدید ساختار و بازنگری در مناسبات بین فرهنگ‌ها به‌ویژه فرهنگ مسلط اکثریت و اقلیت‌ها را خواستار است.^(۱۱)

به نظر پابین، چندفرهنگ‌گرایی با تمرکز بر مقوله فرهنگ، هم به شیوه‌های

روابط متقابل و تعامل فراملی بین فرهنگ‌های دو یا چند کشور و هم به‌طور خاص به هویت‌های چندگانه و متکثر در درون مرزهای یک ملت واحد دلالت دارد.^(۱۲) او سپس با توجه به صبغه برابری‌خواهانه چندفرهنگ‌گرایی، آن را ایده‌ای معرفی می‌کند که بر احترام برابر همه فرهنگ‌های موجود در جامعه دلالت دارد. چندفرهنگ‌گرایی، تعصب فرهنگ متمایل به رنگ سفید و تحقیر رنگین‌پوستان، فرهنگ مردمحور و اروپا مرکز آمریکایی را مورد نقد جدی و عمیق قرار می‌دهد. این ایده درست زمانی در ادبیات فرهنگی و سیاسی ظهور پیدا کرد که سیاست «دیگ‌جوش»^۱ در آمریکا اجرا می‌شد که طبق آن گروه‌های مختلف مهاجرین باید با فرهنگ مسلط آمریکا سازگار می‌شدند و این همانندشدگی شرط احراز هویت نوین آنان قلمداد می‌شد. همچنین فراوانی کاربرد واژه «جریان اصلی»^۲ نیز مدت مدیدی مطالعات فرهنگی آمریکا را در انحصار خود داشت و این نکته مبنی بر این بود که ادبیات این کشور به سفیدها تعلق دارد و هدف اصلی آن معطوف به حاشیه‌نشین کردن افراد، گروه‌ها و آثار رنگین‌پوستان بود. از نظر چندفرهنگ‌گرایان، اقوام و اقلیت‌های رنگین‌پوست در این متون و آثار مغفول واقع شده و تحت ستم مضاعف قرار گرفتند، به گونه‌ای که هیچ نقشی در آفرینش میراث فرهنگی و تاریخی این کشور نداشته‌اند.^(۱۳)

یکی از محققین با امعان نظر به روابط صاحبان فرهنگ‌های مختلف، بر این باور است که چندفرهنگ‌گرایی متضمن ایده همزیستی مسالمت‌آمیز گروه‌های قومی و فرهنگی متفاوت در درون یک جامعه متکثر است. این مفهوم معانی مختلف از قبیل یک ایدئولوژی، یک گفتمان و مجموعه‌ای از سیاست‌ها و اقدامات را شامل می‌شود. در سطح ایدئولوژی، چندفرهنگ‌گرایی شامل موضوعاتی است که بر پذیرش گروه‌های قومی، مذاهب، اقدامات فرهنگی و تنوع زبانی در درون یک جامعه متکثر دلالت دارد. در سطح سیاست شامل سیاست‌های رسمی دولت با دو هدف محوری: الف) حفظ و صیانت از انسجام و همگرایی میان گروه‌های قومی مختلف و ب) ساخت دادن روابط میان دولت و اقلیت‌های قومی به گونه‌ای است که

1. Melting Pot Policy
2. Main Stream

به همزیستی، تساهل و رواداری متقابل و برابری منجر شود.^(۱۴)

به نظر ماتیل، مفهوم محوری چندفرهنگ‌گرایی این است که جوامع فرهنگی اقلیت مهاجر در کشور میزبان شایسته احترام و پذیرش رسمی هستند. وی با مرتبط ساختن چندفرهنگ‌گرایی با جامعه مدنی معتقد است بنیان اندیشه چندفرهنگ‌گرایی در غنای جامعه مدنی نهفته است زیرا هر شهروندی فرصت مشارکت در سنت‌های فرهنگی متنوع‌تری را به دست می‌آورد و در نتیجه، ارتباط میان گروه‌های مختلف در سطح سیاسی بسیار آسان‌تر می‌شود. به علاوه، نوعی جهان‌شهرگرایی که افق فرهنگی گسترده‌تری دارد و مشارکت فعالانه شهروندان را میسر می‌سازد نیز از نویدهای مهم چندفرهنگ‌گرایی است.^(۱۵)

رکس با ابتدای تعریف خود بر رابطه حوزه عمومی و خصوصی، معتقد است چندفرهنگ‌گرایی در جامعه‌ای متضمن برابری فرصت اجرا می‌شود؛ جامعه‌ای که در حوزه عمومی بسیط و یکپارچه، اما در موضوعات و مسائل خصوصی و جامعه‌ای متنوع می‌باشد. به نظر او، مهم‌ترین نهادهای حوزه عمومی عبارتند از: حقوق، سیاست و اقتصاد. از نظر رکس قوانین حقوق، هر فرد و چگونگی عمل او را در جامعه معین می‌سازد و در جامعه آرمانی چندفرهنگی، همه افراد در برابر قانون مساوی‌اند. به دیگر سخن، آرمان جامعه چندفرهنگی در جامعه‌ای که یک فرد یا گروهی از مردم در هراس و ارباب قرار گیرند یا پلیس و قانون از او حمایت ننمایند و یا از حق دسترسی به دادگاه‌ها برای حمایت از خود محروم گردند، به هیچ‌وجه محقق نخواهد شد. در حوزه سیاست نیز در جامعه آرمانی چندفرهنگی، هر فرد و گروهی از حق یکسان برای اعمال قدرت سیاسی خود از طریق رأی دادن یا شیوه‌های دیگر برخوردار است. به عبارتی، مشارکت در سیستم سیاسی بخشی از آرمان چندفرهنگی است. در زمینه اقتصاد نیز در جامعه چندفرهنگی، فرض بر این است که هیچ فردی از حق، امکان و ظرفیت کمتر یا بیشتر از دیگران برای اقدام در این جهان، به دلیل مختصات قومی و ممیزه‌های فرهنگی‌اش برخوردار نیست. رکس مهم‌ترین نهادهای حوزه خصوصی را خانواده، دین و اخلاق می‌داند که

شایسته تنوع و ناهمانندشدگی است.^(۱۶) به دیگر سخن، چندفرهنگ‌گرایی عبارت است از شکل تکامل‌یافته دولت رفاه که در آن به رسمیت شناخته شدن تنوع فرهنگی در عمل به تقویت و غنای دموکراسی می‌انجامد؛^(۱۷) بدین ترتیب، می‌توان چندفرهنگ‌گرایی را عبارت از ایده گسترش و نهادینه کردن تنوع فرهنگی در چهارچوب دولت - ملت از رهگذر نظام حقوقی، نظام آموزشی، سیاست دولت در زمینه بهداشت و مسکن و از طریق احترام به عرف‌ها و رفتارهای دینی و گروهی و زبانی مختص هر فرهنگ، تعریف نمود.^(۱۸)

رهیافت‌های گوناگون چندفرهنگ‌گرایی

اندیشه‌ها و مکاتب، ترجمان توصیفی، هنجاری یا انتقادیِ باورها و مناسبات اعصار و جوامع گوناگون هستند که در خلأ شکل نمی‌گیرند و بر بستر انتزاع نمی‌رویند، بلکه از خصیصه زمینه‌مندی و زمان‌پروردگی برخوردارند و شرایط جامعه و زمانه خویش را بازتاب می‌دهند. چندفرهنگ‌گرایی نیز به‌عنوان یک نظام اندیشگی و مجموعه‌ای از سیاست‌ها، از این قاعده مستثنی نبوده و روایت وصفی، هنجاری و انتقادی مناسبات فرهنگی - اجتماعی و ترتیبات سیاسی و ساختاری محیط‌های خاص (جوامع غربی و استرالیا) می‌باشد.

این نگره فکری و روش سیاست‌گذاری فاقد شکل واحد و الگوی عام و جهان‌شمول است، بلکه زمینه‌وندی آن ظهور شیوه‌ها و مدل‌های متفاوت را در کشورهای مختلف موجب شده است. علاوه بر آن، بسته به اقتضائات محیطی، علایق، ترجیحات و بنیادهای فکری و معرفتی اندیشه‌ورزان گوناگون، تاکنون رویافت‌های مختلفی نسبت به چندفرهنگ‌گرایی شکل گرفته است. این قسمت از نوشتار عهده‌دار توضیح این مسئله و موضوعات مورد توجه در هر یک از رویافت‌ها و تحلیل زمینه‌های مختلف مؤثر در تکوین هر یک از رویافت‌هاست. از یک منظر کلی، سه رویافت نسبت به چندفرهنگ‌گرایی قابل احصاست که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

۱. چندفرهنگ‌گرایی به‌مثابه ملی‌گرایی فرهنگی

در این رویافت، چندفرهنگ‌گرایی با جنبش‌های اجتماعی به‌خصوص جنبش‌های

هویتی در پیوند قرار می‌گیرد و اگرچه بسته به زمینه‌های مختلف، اشکال گوناگونی می‌پذیرد، موجب طرح مطالبات و ادعاهای ملی‌گرایی فرهنگی می‌شود. به‌عنوان مثال، تقاضاهای اقلیت‌های مختلف که معتقدند حوزه عمومی به‌ویژه عرصه فرهنگ باید جایی برای شناسایی تنوع و تفاوت در فضای نخبه‌گرایی آشکار فرهنگ مسلط قائل شود، نوعی تقاضای ملی‌گرایی فرهنگی به شمار می‌رود. ملی‌گرایی فرهنگی سازوکارها و مدل‌هایی برای توسعه انجمنی^۱ یا همان گسترش کمی و کیفی اجتماعات و انجمن‌های مربوط به اقلیت‌ها را فراهم می‌سازد و کارکرد آن، اعمال فشار به دولت مدرن و الگوهای همانندساز آن است.^(۱۹)

رهیافت ملی‌گرایی فرهنگی در موضوع چندفرهنگ‌گرایی، انواع مختلفی دارد و در همه آنها از طرف اعضای فرهنگ اقلیت تقاضاهای گوناگونی مطرح می‌شود. یک نمونه که در سال‌های اخیر شیوع و وضوح بیشتری پیدا کرده، از ناحیه اقلیت‌های قومی و نژادی در مناطق متروپل جوامع پیشرفته صنعتی مطرح شده است. آنها اعم از بومی یا غیربومی، در موقعیت اقلیت قرار دارند و به همین اعتبار مطالباتی را مطرح می‌کنند. اصلی‌ترین ادعای آنها این است که فرهنگ حاکم و وابسته به گروه اکثریت، نسبت به آنان و سرنوشتشان بی‌توجه است و در مقایسه با اعضای فرهنگ مسلط، نسبت به اقلیت‌ها تبعیض و بی‌عدالتی روا می‌دارد، مظاهر، نمادها و الگوهای فرهنگی آنان را تضعیف می‌کند و نسبت به فرهنگ اقلیت و حاملان آن نوعی خشونت نمادین^۲ اعمال می‌نماید. طرفداران چندفرهنگ‌گرایی در مخالفت با چنین شرایطی، معتقدند حاملان فرهنگ اقلیت باید سهم شایسته خویش را در سامان‌دهی و بازسازی فرهنگ ملی و حوزه عمومی احراز و ایفا نمایند. از دیدگاه چندفرهنگ‌گرایان، اعطای سهم به اقلیت‌ها تنها یک شناسایی ذهنی بدون فواید عملی و ضمانت و پشتوانه اجرایی نیست، بلکه شناسایی آنها به همراه خود متضمن پاداش‌ها و مزایای مادی و نمادین خواهد بود. به‌عنوان مثال در ایالات متحده آمریکا، چندفرهنگ‌گرایان خواهان به رسمیت شناخته شدن بیشتر فرهنگ اقلیت‌ها در کتب و متون آموزشی و مشارکت بیشتر آنان در فرایند تعیین محتوای

1. Communal Development
2. Symbolic Violence

آموزش بوده و با زیر سؤال بردن مرکزیت و سلطه فرهنگ اروپامحور و سفیدگرا در برنامه‌های درسی و آموزشی که منکر نقش غیراروپاییان و سیاهان در شکل‌دهی تاریخ ایالات متحده است، جامعیت و واقع‌نگری آن را مستلزم شناسایی تاریخ و ادبیاتی غیر از آنچه تاکنون به‌عنوان کانون تمدن غربی مطرح بوده است، می‌دانند. آنان علاوه بر متون آموزشی و زبان، معتقدند تنوع فرهنگی ایجاب می‌کند نقش، عضویت و مشارکت اقلیت‌ها در سرتاسر تاریخ آمریکا از جمله در هنر، ادبیات، موسیقی، دستاوردهای علمی، ورزش و تعطیلات لحاظ گردد.^(۴۰) به اعتقاد آنان، در معرفی و شناسایی تعطیلات رسمی برای پیروان ادیان مختلف، انتخاب پوشش و لباس کار، ارائه رژیم غذایی مناسب در محیط کار یا مدارس، نگرش تقویم‌های مربوط به تعطیلات و جشن‌ها و تاریخ‌نگاری‌ها باید با تحمل، پذیرش و شناسایی تفاوت‌ها به فرهنگ، آداب و رسوم و باورهای اقلیت‌ها توجه کافی مبذول نمود. لازم به گفتن است چون چنین تقاضاهایی از صبغه فرهنگی برخوردار است، انتظار می‌رود همان‌گونه که شواهد و قرائن نیز نشان می‌دهد، طرح آن با مقاومت کمتری از ناحیه مخالفان چندفرهنگ‌گرایی مواجه شود، اما وقتی دارندگان و حامیان فرهنگ‌های اقلیت علاوه بر خواست شناسایی فرهنگی، متقاضی بهره‌مندی از منابع سیاسی و اقتصادی و خواستار تغییرات ساختاری در ترتیبات نهادین حوزه عمومی نیز می‌شوند، به دلیل اصطکاک مستقیم با قدرت سیاسی، به طبع با مقاومت‌های جدی‌تری مواجه می‌گردند.

یکی دیگر از موقعیت‌های بروز و ظهور چندفرهنگ‌گرایی، شرایطی است که یک منطقه پیرامونی در درون محدوده سرزمینی یک دولت - ملت، هویت جمعی خود را از طریق زبان یا تاریخ مشترک (شامل خاطره و آرزوی استقلال) صیانت نموده و حتی آن را تحکیم و تقویت می‌کند. در این شرایط، فرهنگ اقلیت از چنان عناصر و اجزایی برخوردار است که به اعضا و حامیان آن تاب تحمل و مقاومت در برابر دولت و عملکرد آن را می‌بخشد. این نوع چندفرهنگ‌گرایی که چندفرهنگ‌گرایی منطقه‌ای - قومی^۱ نامیده می‌شود، خواهان به رسمیت شناختن

ارزش‌ها و مؤلفه‌های فرهنگ اقلیت (به‌ویژه زبان و نهادهای آن) برای دسترسی برابر به نهادهای آموزشی و حتی در میان اعضای ستیزه‌جو تر و رادیکال‌تر آن، آرزوی تشکیل یک جامعه کاملاً مستقل است که به باور آنان دولت - ملتی اصیل‌تر از دولت - ملت کنونی خواهد بود. چندفرهنگ‌گرایی منطقه‌ای، ابزارها و روشهایی را به منظور نیل به هویت فرهنگی منطقه‌ای و افزایش مخالفت با سلطه فرهنگی دولت از راه ابزارهای سیاسی و حقوقی جستجو می‌کند.

از دیگر شرایط شکل‌گیری ملی‌گرایی فرهنگی، تکوین یک منطقه پیرامونی خارج از محدوده سرزمینی دولت - ملت مانند منطقه پیرامونی یک نظام امپراتوری یا استعماری است. به‌عنوان مثال، روشنفکران مختلفی که در دوره استعمار به‌رغم برخورداری از درجات علمی عالی، نقشی مادون و یا فرودستی^۱ داشتند، بعدها منتقدین جدی نسبت به سلطه فرهنگ و تمدن غربی شدند که معتقد بودند، فرهنگ غرب با تحمیل خود بر تاروپود زندگی جوامع مستعمره، مانع خودشکوفایی فرهنگ مستعمرات شده و موانع فراوانی را فراروی موجودیت و بقای آنها می‌نهد. عدم به رسمیت شناختن محتوای آموزش غیرغربی و توسعه‌نیافتگی نهادهای آموزشی در مناطق خارج از سرزمین متروپل، کانون توجه روشنفکران آسیایی، آفریقایی و دیگر روشنفکران پسااستعماری قرار گرفت. این منتقدین با نفی انگاره خطی توسعه و پیشرفت که ذهنیت غالب طرفداران همانندسازی نظام‌های استعماری را تشکیل می‌داد، بازبینی و سازمان‌دهی مجدد متون آموزشی و برنامه‌های جدید مطالعاتی و تلاش برای مفهوم‌سازی دوباره راه‌های «متکثر مدرنیته»^۲ به جای مسیر واحد آن را خواستار شدند.^(۳) بدین ترتیب همه این رویکردها، صرف‌نظر از خاستگاه خود، عام‌گرایی، همانندنگاری و جوهرگرایی مرکزیت فرهنگی دولت - ملت را به چالش می‌کشند و به رسمیت شناختن فرهنگ‌های اقلیت‌ها و بازنمایی آنها در حوزه عمومی فرهنگی را مطالبه می‌نمایند.

در ارزیابی عوامل و زمینه‌های گوناگونی که در شکل‌گیری این رهیافت مؤثر قلمداد می‌شوند، می‌توان به چند عامل توجه کرد. یکی از عمده‌ترین دلایل گسترش

1. Subaltern
2. Multiple Paths of Modernity

و نضج ایده چندفرهنگ‌گرایی طی چند دهه اخیر، تغییر ترکیب نیروی انسانی و جمعیتی لیبرال دموکراسی‌های غربی به دلیل تحرک و جابه‌جایی گسترده جمعیتی ناشی از مسئله پناهندگی و مهاجرت گسترده به کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی پس از جنگ جهانی دوم بود که بنا به روایتی شامل ۱۲۰ میلیون مهاجر و ۲۰ میلیون پناهنده در طول قرن بیستم می‌شود.

این موج مهاجرت موجب شد، بسیاری از کشورهای جهان به‌خصوص کشورهای اروپایی به دولت‌هایی چندفرهنگی مبدل شده و روابط بین فرهنگ‌های اقلیت و اکثریت و حاملان آنان در معرض شرایط نوین، پیچیدگی‌ها و فشارهای تازه‌ای قرار گیرد. در پرتو شرایط نوین، از یک سو اعضای فرهنگ‌های اکثریت با این موضوع مواجه بودند که تا چه حد تمایل دارند شکل‌های مختلف تمایز فرهنگی را بپذیرند و در عین حال امتیازات شهروندی را به مهاجرین یا پناهندگان اعطا کنند. از سوی دیگر، اعضای فرهنگ‌های اقلیت با این مسئله مواجه بودند که تا چه حد به همانندشدگی با جامعه میزبان و امتیازات اقتصادی مترتب بر آن و در عین حال حفظ سنت‌های فرهنگی و دینی کشورهای مبدأ تمایل دارند. چنین مسائلی به تکوین و گسترش چندفرهنگ‌گرایی دامن زد.^(۲۲)

از دیگر عوامل اثرگذار، می‌توان از فرایند شتابنده و عالم‌گیر جهانی‌شدن نام برد؛ زیرا پیشرفت‌های فناورانه و اطلاعاتی در پرتو جهانی‌شدن به نزدیکی، وابستگی و ارتباطات فزاینده میان دولت‌ها و مردم انجامید و به موازات اینکه دنیا جهان - محلی^۱ گردید، هویت‌ها نیز محلی و جهانی شدند. یکی از پیامدهای جدی این تحولات، این بود که تعریف و درک ما درباره اینکه چه چیزی گروه‌ها و فرهنگ‌ها را می‌سازد، به موازات مشروط شدن آنها تحول یافت؛ زیرا تعریف فرهنگ و عناصر سازنده آن در قلب هر تعریفی از چندفرهنگ‌گرایی قرار دارد. چنانکه *واتسون* در تحلیل دلایل تقویت این رهیافت از چندفرهنگ‌گرایی طی سالیان اخیر، به نقش همزمان جهانی‌شدن و کارکرد تسهیل‌کننده فناوری‌های نوین ارتباطی و فراگیر شدن رژیم بین‌المللی حقوق بشر توجه نموده و بر این عقیده است که گروه‌های طرفدار

چندفرهنگ‌گرایی در نتیجه جهانی‌شدن و گسترش فناوری ارتباطات، قادرند نه تنها با دیگر گروه‌ها در داخل هر کشور پیوند برقرار کنند، بلکه به شرکت‌کنندگان فعال جهانی بومیان تبدیل شده و فرهنگ واژگان خاصی را که در موضوع حقوق بشر دارند، در چهارچوب خواسته‌های خود به‌کار گیرند. این امر اعتبار بین‌المللی قابل ملاحظه‌ای به آنان می‌دهد و در عین حال پاسخ فعالان حقوق بشری سراسر جهان را برایشان تضمین می‌کند.^(۲۳)

به‌عنوان عامل سوم می‌توان از افزایش موقعیت سیاسی و حقوقی اقلیت‌ها و مردمان بومی و درک مناسب‌تر از آنها و شناسایی بیشتر فرهنگ‌های متمایز و حتی گاهی اذعان به انجام اشتباه و ستم در حق آنان و در نتیجه آمادگی برای جبران خسارت به آنها از طرف اکثریت مسلط نام برد که موجب شد نگرش مساعدتری نسبت به چندفرهنگ‌گرایی که ارزش مثبتی برای تنوع قائل می‌شود، شکل گیرد.^(۲۴)

شاپار با توجه به شیوع فزاینده ادبیات چندفرهنگ‌گرایی طی چند دهه اخیر، علت آن را چنین ارزیابی می‌نماید: بسیاری از دموکراسی‌های جهان با تقاضاهای روزافزون برای تطابق و همسان‌سازی با موضوعاتی از قبیل سیاست‌های زبانی و آموزشی، حقوق خانواده و مسائل مهاجرت و تعطیلات عمومی مواجه شده‌اند. ظهور چنین تقاضاهایی خود با تغییرات تاریخی در شیوه‌ای که دموکراسی‌های مدرن در آن عمل می‌نمایند، شامل اتخاذ سیاست‌های مهاجرت غیرنژادی،^۱ تمرکز فزاینده بر سیاست هویت و شناسایی اخلاقی این نکته که برابری گاهی در عمل مستلزم رفتار متمایز در پرتو قانون است، مرتبط است.^(۲۵)

نانسی فراسر با اذعان به اشاعه منازعات بر سر شناسایی تفاوت‌ها از سوی هویت‌هایی که پیش از این مطرود شده‌اند و حاکمیت این گفتمان بر منازعات اجتماعی، جنبش‌های بین‌المللی حقوق بشر، جنبش‌های نوین اجتماعی هویت‌محور و غلبه این منازعات بر منازعات مساوات‌طلبانه بر سر توزیع منابع،^۲ در بررسی شدت‌یابی اندیشه‌ها و جنبش‌های خواستار شناسایی تفاوت، به‌رغم فروپاشی شوروی و شتابندگی فرایند جهانی‌شدن، چنین عقیده دارد منازعات مبتنی بر

1. Race-Blind Immigration Policies
2. Redistribution of Resources (Wealth and Power)

شناسایی در دوره کنونی ناشی از تعامل فزاینده بین فرهنگی^۱ و ارتباطات است که به همراه مهاجرت شتابنده و جریان جهانی رسانه‌ای در حال هیبرید کردن و متکثر ساختن اشکال فرهنگی هستند.^(۲۶) سرانجام، پایین در همین رابطه معتقد است در طول قرن بیستم و در پرتو تحولات جهانی، چندفرهنگ‌گرایی با تأثیرپذیری از رخدادهای روندهای جهانی نظیر انفجار جهانی جمعیت و استقلال و به رسمیت شناخته شدن تعداد فزاینده‌ای از دولت - ملت‌ها موجب شد فرض اساسی برتری ذاتی سنت غربی مورد پرسش قرار گرفته و به چالش طلبیده شود و تقاضا برای شناسایی میراث مردمان و فرهنگ‌های مختلف در حوزه عمومی مورد مطالبه جدی قرار گیرد.^(۲۷)

بدین ترتیب از دهه ۱۹۶۰، جهان - البته با درجات متفاوت - شاهد ظهور پرسش‌ها و مطالبات هویتی از سوی گروه‌های بسیار متفاوت اقلیت، با خاستگاه دینی - مذهبی، ملی، قومی، نژادی، جنسیتی، جنسی، ناتوانی جسمی و حتی بیماری جدی و مزمن و غیره گردید. در برخی موارد، این مطالبات و انتظارات فرهنگی به‌طور مستقیم ناظر بی‌عدالتی‌های اجتماعی، استثمار و بهره‌کشی شدید اعضای اقلیت‌ها در زمینه اشتغال و بیکاری، یا تعلق افراد به طبقه پایین، بدنام یا مطرود از اجتماع و قرار داشتن در وضعیت حاشیه‌ای بود که در به رسمیت شناخته شدن از طرف فرهنگ مسلط تمایل زیادی داشتند.

چندفرهنگ‌گرایی اگرچه طرفداران جدی به‌ویژه در میان اعضای فرهنگ‌ها و گروه‌های اقلیت دارد، اما مخالفان پروپاقرصی نیز دارد که از زوایای گوناگون آن را به چالش کشیده‌اند. اگرچه بیان انتقادات وارده از حوزه بحث این نوشتار خارج است، اما اشاره‌ای هرچند گذرا به عمده‌ترین انتقادی که به هر یک از رهیافت‌ها شده خالی از فایده نخواهد بود.

بعضی از صاحب‌نظران در نقد رهیافت ملی‌گرایی فرهنگی از چندفرهنگ‌گرایی، بر این باورند که برای حامیان سنت‌های ملی‌گرایی و جهان‌وطن‌گرایی^۲ که برای جوامع ملی یا فراملی و بین‌المللی بیش از اجتماعات فروملی اولویت قائلند، این

1. Transcultural
2. Cosmopolitan

ایده فاقد جاذبه به شمار می‌رود. همچنین برخی متخصصین مطالعات فرهنگی و قومی، معتقدند هرگونه نگره و سیاستی که بر تفاوت‌های فرهنگی برای تخصیص حق تکیه کند، سرانجام خود به بی‌عدالتی پایدار تبدیل می‌شود. به‌زعم اینان در نقطه مقابل، اهداف بنیادینی همانند عدالت، برابری، نظم و قانون و خودگردانی دموکراتیک به نحو مطلوب‌تر، تنها با کنار گذاردن چندفرهنگ‌گرایی محقق خواهد شد.

از دیگر نقدهای وارد بر چندفرهنگ‌گرایی این است که طرفداران این رهیافت آن را پروژه‌ای ذاتاً فراگیر و شامل^۱ می‌دانند که هدفش آن بر حذر داشتن جوامع گوناگون از مضرات نژادگرایی، عدم تحمل و نارواداری، تفرق قومی و نابرابری است که ریشه هرگونه مشقات انسان‌هاست و برای نیل به هرگونه احساس تعلق مشترک در هر جامعه باثباتی مضر است. این در حالی است که طبق شواهد متعدد، تنش‌های بسیار پیچیده در جوامع گوناگون از فشارها و مطالبات برخی اجتماعات اقلیت‌ها نشئت می‌گیرد که خواستار خروج^۲ اعضای جامعه خود از درون جامعه وسیع‌تر است. به‌علاوه، طرفداران چندفرهنگ‌گرایی با نوعی خوش‌بینی معتقدند کلیه اعضای گروه‌های فرهنگی از فرصت‌های برابر برای مشارکت در فرایند تکوین و تبیین هویت فرهنگی خود برخوردار می‌شوند، اما غافلند که این موضوع تابعی از موقعیت و روابط قدرت گروه‌هاست و چه‌بسا همان‌گونه که شواهد تجربی فراوانی بر آن دلالت دارد، گروه‌های مسلط همواره به ضرر گروه‌های حاشیه‌ای و محروم، سهم افزون‌تری در فرایند بازتکوین هویت فرهنگی خویش ایفا می‌نمایند.^(۲۸)

چندفرهنگ‌گرایی به مثابه سیاست دولت

یکی دیگر از رهیافت‌های چندفرهنگ‌گرایی، آن را به‌مثابه سیاست دولت می‌نگرد و بر این باور است که چندفرهنگ‌گرایی، صرفاً موضوعی دانش‌ورانه، ذهنی و مبین دغدغه‌ها و کاوشگری‌های ذهنی متفکران حوزه‌های مختلف اندیشه نیست، بلکه نوعی سازوکار عملی تصمیم‌گیری، تدبیر، سیاست‌گذاری و مواجهه اجتناب‌ناپذیر

1. Inclusive
2. Excluedeion

برخی جوامع غربی با الزامات، مسائل و واقعیت‌های جمعیت‌شناختی و ترکیب نوظهور انسانی خود است. این فراز از نوشتار چنین رهیافتی را مورد توجه قرار می‌دهد.

چنانکه می‌دانیم، پایه‌های مشروعیت دولت‌ها بر پایه‌ها و منابع مختلفی استوار است و آن را از راه‌های مختلفی (از جمله اعمال زور) کسب می‌کنند. یکی از راه‌های کم‌هزینه و برعکس فایده‌مند کسب مشروعیت دولت‌ها، پذیرش عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ ملی و باورمندی و التزام بدان از سوی دولت و شهروندان است. اما شواهد تاریخی نشان می‌دهد ممکن است گاهی همه اعضای جامعه به‌ویژه اقلیت‌های قومی و فرهنگی به این فرهنگ و آموزه‌های آن ملتزم نباشند و در مواقعی خواسته‌هایی از آن داشته یا رفتارهایی از خود بروز دهند که چالش‌هایی را متوجه ترتیبات و صورت‌بندی فرهنگ ملی نماید. بدیهی است دولت‌ها در قبال مطالبات و ادعاهای چندفرهنگ‌گرایی مطرح‌شده از طرف اقلیت‌های فرهنگی، واکنش‌ها و پاسخ‌هایی در قالب سیاست‌های چندفرهنگی از خود بروز می‌دهند. پاسخ‌های دولت‌ها به طور کلی، واکنش به فشارهای وارده از طرف گروه‌های فعال سیاسی - فرهنگی است که بسته به شرایط، ارتقای منافع فرهنگ‌های اقلیت به‌منظور کسب سهم بیشتر در حوزه عمومی یا نیل به توازن و تعادل، حفظ وضع موجود و یا جلوگیری از دسترسی آنان به حوزه عمومی را هدف اصلی خود قرار می‌هد. به‌عنوان نمونه یکی از محققین گزینه‌های مختلف سیاست‌ها و پاسخ‌های دولت را به حضور فزاینده جمعیت، اقلیت‌های مهاجر به‌مثابه نوعی سیاست چندفرهنگ‌گرایی، چنین شرح داده است:

الف - اخراج و طرد کامل از حوزه عمومی (یا همان انکار حق شهروندی) و بازگرداندن مهاجرین به کشورهای مبدأ؛

ب - عدم شناسایی اقلیت‌ها به‌عنوان گروهی متمایز از نظر فرهنگی، اما اعطای شهروندی به آن‌دسته از مهاجرین که در کشور میزبان متولد شده‌اند یا فرهنگ کشور میزبان را به‌عنوان الگوی اعتقادی و رفتاری خویش پذیرفته‌اند مانند فرانسه و آمریکا؛
ج - تلقی مهاجرین و فرزندان‌شان به‌عنوان ساکنان موقت که پس از اتمام مدت قرارداد کار، بدون ادعای اقامت و احراز موقعیت و مزایای شهروندی به کشورشان

بازمی‌گردند. بدیهی است آنان ضمن محرومیت از دستیابی به حق شهروندی، از برخی خدمات و مزایای رفاهی بهره‌مند خواهند شد.

د - قبول اشکال مختلف چندفرهنگ‌گرایی به صورت:

۱. به رسمیت شناختن جوامع اقلیت و فرهنگ آنان به‌عنوان بخشی از پایه‌های نهادین نظم اجتماعی که البته در پرتو کنترل دولت و فرهنگ ملی قرار می‌گیرند (مانند حکومت غیرمستقیم بسیاری از نظام‌های استعماری و امپراتوری‌های سابق شامل سیستم ملت عثمانی که خودمختاری محدودی به جوامع قومی متکثر می‌داد).
۲. استقرار فرهنگ ملی و اعمال سیاست‌های فرهنگی به‌گونه‌ای که بیشتر پیچیده، متنوع، توأم با خودمختاری برای هر یک از فرهنگ‌های اصلی اقلیت، هم‌زمان با صیانت از حقوق افراد و تلاش برای ارتقای آن باشد. در این سیاست با نفی روابط و مناسبات سلسله‌مراتبی میان فرهنگ‌ها و حاملان آنها، فرهنگ هیچ قومی بر دیگری مزیت نمی‌یابد و با بقیه رابطه فرادستی و فرودستی پیدا نمی‌کند. البته این تیپولوژی از سیاست‌ها ایدئالی و از نوع آرمانی است، اما در عالم واقع معمولاً تلفیقی از آنها وجود دارد. ناگفته نماند اگر سه نوع اول در گذشته بیشتر متداول بود، تغییرات جمعیتی و تحولات جهانی، امروزه نوع چهارم را بیشتر معمول ساخته و در نتیجه شناسایی چندفرهنگی و اعمال سیاست‌های لازم در حوزه عمومی را ضروری‌تر نموده است.

رکس با توجه به همین منظر، به دسته‌بندی انواع سیاست دولت‌ها در قبال اقلیت‌ها و مهاجرین پرداخته و معتقد است واکنش دولت‌ها به تنوع قومی و فرهنگی به یکی از این اشکال سه‌گانه نمایان می‌شود: همانندسازی، بیگانه‌ترسی^۱ و چندفرهنگ‌گرایی. در حالی که در سیاست بیگانه‌ترسی، اقلیت‌های قومی و مهاجرین مورد اخراج، برخورد فیزیکی، سوءاستفاده و تبعیض نژادی و فرهنگی قرار می‌گیرند و در سیاست همانندسازی اعتقاد بر این است که فرهنگ و هویت اقلیت، فرهنگ و هویت ملی را تهدید می‌نماید و اقلیت‌ها برای دستیابی به حقوق شهروندی، باید ممیزه‌ها و تعلقات فرهنگی خاص خود را رها نموده و در قالب

جریان اصلی و مسلط سیاسی و فرهنگی فعالیت نمایند، چندفرهنگ‌گرایی به‌عنوان سیاست درصدد است هم حقوق اقلیت‌ها را تضمین و صیانت نموده و هم آن را برای حفظ فرهنگ و هویت خاص خود به رسمیت بشناسد.^(۲۹)

بیخو پارخ پس از تبیین تفاوت‌های دولت مدرن و پیشامدرن و بیان تحول کارکرد مرز، سرزمین و دگردیسی در مفهوم شهروندی و روابط بین مردم، اقلیت‌ها و دولت، و تلاش دولت مدرن برای نیل به تجانس و همگونی سیاسی و فرهنگی، به این نکته اشاره می‌کند که عوامل گوناگونی مانند پیشرفت‌های فناوری نظامی، جهانی شدن، اقتصادهای درهم تنیده، سلطه شرکت‌های چندملیتی، ظهور خودآگاهی منطقه‌ای و قاره‌ای، بیان هویت‌های فرهنگی، قومی و غیره، منطق کارکردهای سستی دولت مدرن را دگرگون نموده است. چنین تحولاتی به نظر پارخ، صورت‌بندی سیاسی نوین دولت‌های مدرن و مفهوم‌سازی مجدد درباره ماهیت و نقش آن را ضروری ساخته است؛ زیرا دولت مدرن دیگر یک واحد سیاسی نیست و نمی‌تواند وحدت و یک‌پارچگی خود را بر اساس تجانس و همانندی کامل فرهنگی شهروندانش بنیان نهد. وی این صورت‌بندی نوین را که متناسب با مختصات دولت‌های امروزی باشد، چندفرهنگ‌گرایی می‌داند تا بتواند هم‌زمان بین هر دو نیاز اصلی آن یعنی تقویت همگرایی و وحدت و تعلق مشترک شهروندان از یک‌سو و نیاز به تنوع و تکثر به‌مثابه واقعیت اجتناب‌ناپذیر زندگی جمعی کنونی از سوی دیگر، آشتی برقرار نماید.

به عبارت دیگر دولت امروزی باید ضمن متکثر کردن دولت، تدابیری اتخاذ نماید تا آسیبی به وحدت و یک‌پارچگی، توانایی و کارآمدی آن وارد نشود.^(۳۰) وی سپس با طرد مدل همانندسازی، مدل‌های مختلف همگرایی سیاسی را با هدف تجمیع هم‌زمان وحدت و تنوع برمی‌شمارد و در پایان مدل مطلوب خویش را ارائه می‌کند. به نظر پارخ، مرور ادبیات مربوط به الگوهای سیاست‌گذارانه ترکیب وحدت و کثرت، غیر از مدل همانندسازی سه مدل مشخص دیگر را نشان می‌دهد. وی نوع اول را دیدگاه رویه‌گرا^۱ می‌نامد. در این دیدگاه راه‌حل منطقی قابل اعتنایی

برای مواجهه با تفاوت‌های اخلاقی و فرهنگی جوامع چندفرهنگی یافت نمی‌شود و تمرکز اصلی بر تضمین صلح، امنیت و ثبات قرار گرفته است. در نتیجه دولت رسماً بی‌طرف بوده، قواعد عام حداقلی برای اداره امور مردم وضع می‌کند و در امور شخصی شهروندان آنان را آزاد می‌گذارد. طبق دیدگاه رویه‌گرا، دولت رسمی و حداقلی بیشترین وحدت سیاسی را با بیشترین تنوع تلفیق می‌کند.

دیدگاه دوم، همانندسازی مدنی^۱ نام دارد که حد واسط همانندسازی و دیدگاه رویه‌گرا است. برخلاف رویه‌گرایی، این دیدگاه معتقد است جامعه سیاسی نه تنها به توافق درباره ساختار قدرت خود بلکه به هم‌نوایی در مورد فرهنگ مشترک خود نیز نیازمند است؛ اما برخلاف همانندسازان، معتقد است همانندسازی نباید عام و فراگیر باشد و همه زمینه‌های زندگی را شامل شود. طبق این دیدگاه، وحدت و همگرایی جامعه سیاسی در فرهنگ سیاسی متضمن ارزش‌های سیاسی، آرمان‌ها، اقدامات، نهادها، شیوه‌گفتار و خودفهمی سیاسی مشترک ریشه دارد. بدون برخورداری از فرهنگ سیاسی مشترک، شهروندان قادر به انجام گفتگوی معنادار، سامان‌دهی و حل اختلافات می‌بایند و تعقیب اهداف مشترک نیستند. بنابراین غیر از محدودیت‌های فرهنگ سیاسی مشترک، شهروندان برای اداره زندگی در حوزه خصوصی خود کاملاً آزاد هستند. از دیدگاه همانندسازان مدنی حوزه عمومی حاکی از وحدت و حوزه خصوصی شامل خانواده و جامعه مدنی نمایانگر تنوع است.

مدل سوم که مدل میل^۲ نام دارد، پیش از هر چیزی انسان‌ها را موجوداتی فرهنگی می‌داند که در اجتماعات متبلور شده‌اند. هر آنچه به آنان مربوط بوده و برایشان اهمیت دارد از قبیل: آداب و رسوم، فعالیت‌ها، ارزش‌ها، نظام معنا، احساس هویت، تداوم تاریخی، هنجارهای رفتاری و الگوهای زندگی خانوادگی همگی از فرهنگ نشئت می‌گیرند. دولت به‌عنوان نهاد اداری و حقوقی فاقد هرگونه جایگاه اخلاقی بوده و به‌مثابه فدراسیون ضعیف اجتماعات، تنها چهارچوبی است که اجتماعات از طریق آن آزادانه شیوه‌های سنتی زندگی خود را تعقیب می‌نمایند و دولت تنها عهده‌دار حمایت و تقویت اجتماعات فرهنگی تشکیل‌دهنده آن است.

1. Civic Assimilationist View

2. Millet model

دولت نه تنها از مداخله در امور داخلی‌شان اجتناب می‌کند، بلکه خودگردانی آنها را به رسمیت شناخته و آن را نهادینه می‌نماید. در این مدل، شهروندان وفاداری اولیه خود را متوجه اجتماعاتشان می‌دانند و تعلق و وفاداری آنها نسبت به دولت ثانویه است.^(۳۱)

پارخ در ارزیابی نهایی معتقد است کلیه الگوهای فوق ناقص و ناتمامند؛ زیرا مدل همانندسازی نسبت به تنوع غافل است و الگوی ملت به وحدت و دو الگوی دیگر؛ اگرچه به هر دو اهتمام دارند، اما قادر به برقراری مناسب توازن بین آنها نیستند و مرزبندی جدی و شفافی بین حوزه عمومی و خصوصی ترسیم می‌نمایند که در عمل اشکالات فراوانی ایجاد می‌کند. هر دو، تنوع را واقعیتی می‌دانند که باید حل و فصل شود نه ارزشی که باید مورد تکریم قرار گیرد. وی در پایان یادآور می‌شود که اگر قرار باشد ساختار سیاسی هم‌پسته‌ای برای جوامع چندفرهنگی ارائه نماییم، باید به هر دو فاکتور وحدت و تنوع ارج بگذاریم و رابطه رضایت‌بخشی بین آنها برقرار کنیم. سپس او مدل چندفرهنگ‌گرایی مورد نظر خود را با تلفیقی از «باید و هست» ارائه می‌کند که در آن قانون اساسی، شأن و جایگاه برابر همه شهروندان از جمله اقلیت‌ها را تصدیق می‌نماید و تمامی حقوقی که برای یک زندگی خوب و شایسته لازم است به رسمیت می‌شناسد و خودفهمی مناسبی از شهروندان را در ساختار دولت تعبیه می‌کند، به گونه‌ای که بنیادهای همبستگی ملی از طریق تعامل و اعتماد متقابل شهروندان تحکیم می‌گردد.

دولت در جوامع چندفرهنگی یکی از عوامل اصلی تأمین عدالت است که خود از منابع وحدت و همبستگی به‌شمار می‌رود. بدین منظور، لازم است نهادهای دولتی به‌ویژه پلیس و دیگر مجریان قانون و نظم و امنیت و نیز رسانه‌های ارتباط جمعی در برخورد با اعضای اجتماعات گوناگونشان، بی‌طرفی را در برخورد با اقلیت‌ها در امور اشتغال، عدالت جزایی، آموزش و خدمات عمومی مراعات کنند؛ به طور کلی در خصوص برابری منفی، دولت زمینه‌های تبعیض مستقیم و تعمدی یا غیرمستقیم و نهادینه را رفع نماید و در خصوص برابری مثبت، برابری حقوق و فرصت‌های سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی را تعبیه کند. از این منظر، پارخ معتقد است سیاست‌شناسایی جزئی از تئوری وسیع‌تر عدالت تلقی می‌شود که دولت باید در

تحقق آن بکوشد. یکی از راه‌های اساسی تحقق و تضمین عدالت در جوامع چندفرهنگی، تمرکززدایی است که هم‌زمان به تأمین حقوق جمعی یا انجمنی نیز می‌انجامد. این جامعه باید تدابیر و سازوکارهایی برای حفظ فرهنگ مشترک و نیز تکوین و تقویت هویت جمعی یا ملی اتخاذ نماید. تکوین هویت ملی در جامعه چندفرهنگی، از راه نظام آموزشی چندفرهنگی حفظ و تقویت می‌شود. خلاصه اینکه جامعه چندفرهنگی زمانی باثبات، هم‌بسته، منسجم و به‌آسانی اداره خواهد شد که شرایط ویژه‌ای از قبیل ساختار سیاسی، اجتماعی، حقوق اساسی تضمین شده توسط قانون اساسی، دولت عادل و بی‌طرف، فرهنگ عمومی مشترک و آموزش چندفرهنگی و دیدگاه جامع و متکثر هویت ملی در آن موجود باشد.^(۳۲)

در خصوص زمینه‌های مؤثر در تکوین رهیافت سیاست‌گذارانه از چندفرهنگ‌گرایی، تعدادی از اندیشمندان به تحلیل پرداختند که به آرای آنها اشاره می‌شود. از دیدگاه اغلب آنان، عواملی که موجبات رشد مطالبات هویتی و فرهنگی اقلیت‌ها را در قالب ملی‌گرایی فرهنگی فراهم ساخت در همان سطح متوقف نمانده، بلکه الزامات و اقتضانات آن موجب تسری آن به حوزه سیاست‌گذاری نیز گردید و دولت‌ها را واداشت در واکنش بدان، تدابیر و سیاست‌های لازم را طراحی و به مرحله اجرا گذارند. واتسون با اشاره به عوامل مؤثر بر پیدایش رهیافت سیاست‌گذارانه از چندفرهنگ‌گرایی، معتقد است گسترش این رهیافت تا حدودی از جو متغیر سیاست‌های بین‌المللی اواخر دهه ۱۹۶۰ و مدتی از دهه ۱۹۷۰ و تا حدی از بحث‌هایی ناشی شد که در اطراف حقوق اقلیت‌ها و جنبش فمینیستی جریان داشت. در اروپا و ایالات متحده، دوره به اصطلاح دومین موج مهاجرت‌های بین‌المللی پس از جنگ جهانی دوم، به ظهور مجموعه جدیدی از قضایای اجتماعی و سیاسی منجر شد که بازنگری همه‌جانبه‌ای در سیاست‌های دولتی ایجاب می‌کردند. چنین اقداماتی به تکوین مباحث عامی در جوامع غربی انجامید و این پرسش اساسی مطرح شد که دولت تا چه حد باید به حفاظت و پشتیبانی فعالانه از تفاوت فرهنگی مبادرت ورزد. به عبارتی، موضوع این شد که دولت صرفاً به تحسین این تفاوت نپردازد و فکر خود را تنها به ارتباط این مسئله با برنامه دروس مدارس مشغول نسازد.^(۳۳)

به اعتقاد ایسین و رود، حرکت مهاجرین و پناهندگان از مناطق عقب‌مانده اقتصادی به جوامع دموکراتیک به دلایل گوناگون از جمله اعمال فشارها و محدودیت‌های رژیم‌های سرکوبگر سیاسی، تنشها و اختلاف‌نظر در تعریف و تعیین اعضای درونی و بیرونی جامعه و غیره، پرسش‌های مهمی را در مورد امتداد حقوق شهروندی به حقوق اقلیت‌ها و دیگر بیگانگان برانگیخت. مبارزات مدنی در آمریکا، استرالیا و اروپا علائم چنین تنشهایی به‌شمار می‌روند که نه تنها پیامدهای فرهنگی و اجتماعی، بلکه آثار سیاست‌گذارانه جدی از خود برجای گذاشتند. این مبارزات به ظهور آنچه سیاست نوین چندفرهنگ‌گرایی و حقوق اقلیت‌ها نامیده می‌شود، انجامیده است ظهور هویت‌های پسااستعماری، مطالبه حقوق جدید، انکار مناسبات سلسله‌مراتبی بین حاملان فرهنگ‌ها، امتناع از پذیرش جایگاه اقلیت و تقاضا برای برابری از مشخصه‌های آن به‌شمار می‌رود.^(۳۴)

به گمان برخی پژوهشگران، به دلیل تکوین سامانه نوین جمعیتی در کشورهای غربی و نیز افزایش خودآگاهی حاملان فرهنگ‌های اقلیت، گفتمان چندفرهنگ‌گرایی در دهه ۱۹۸۰ در چندین کشور غربی و استرالیا مورد بحث، پذیرش و استقبال قرار گرفت و حتی در برخی به مرحله سیاست‌گذاری رسید. استرالیا این مسئله چنان اهمیت یافت که وزارتخانه جدیدی با عنوان «وزارت امور قومی و مهاجرت» به‌منظور نهادینه‌سازی آموزش و سایر امور مربوط به مهاجرین در سطح محلی تشکیل شد و میزان زیادی از پژوهش‌های آکادمیک درباره چندفرهنگ‌گرایی، آن را به رهیافتی عمومی و مورد اقبال تبدیل کرد؛ به‌گونه‌ای که به‌مثابه طلوع مترقی یک نگره فکری و معرفتی از بطن زشتی‌های ناشی از ملی‌گرایی نگریده شد. به اعتقاد آنان، انگلستان، فرانسه، آمریکا و استرالیا به‌عنوان کشورهای پیش‌قراول این سیاست‌ها، از دهه ۱۹۶۰ در این مسیر گام برداشته‌اند و اتخاذ سیاست‌های کثرت‌گرایانه چندفرهنگی را در دستورکار خود قرار دادند.^(۳۵)

برخی با تمایز میان مدل چندفرهنگ‌گرایی آمریکایی و دیگر کشورها^(۳۶) معتقدند: سه کشوری که نخستین نمونه‌های عینی سیاست‌گذارانه چندفرهنگ‌گرایی در آنها به منصفه ظهور رسید، عبارتند از: استرالیا، کانادا و سوئد. در کانادا نقطه آغازین چندفرهنگ‌گرایی، مسئله کبک و تمایز زبانی آن (فرانسوی) از مناطق دیگر

بود. از ۱۹۶۵، مفهوم چندفرهنگ‌گرایی با توصیه‌های گزارش کمیسیون سلطنتی در امور دوزبانی و دوفرهنگی مبنی بر اینکه چندفرهنگ‌گرایی باید جایگزین سیاست دوفرهنگی شود تا بتواند به‌خوبی تنوع قومی - فرهنگی جامعه کانادا را مورد پوشش قرار دهد و مانند گذشته تنها بر دو گروه اصلی فرانسوی و انگلیسی تکیه نکند، آغاز شد. برای پاسخ‌گویی به این تقاضا، به طور رسمی تصمیم‌هایی در سال ۱۹۷۱ اتخاذ گردید و از زمانی که به شکل منشور حقوق و آزادی‌ها در سال ۱۹۸۲ ضمیمه قانون اساسی و وارد آن شد، چندفرهنگ‌گرایی موضوع سیاست‌پردازی و قانون‌گذاری‌های گسترده در زمینه زبان، فرهنگ و آموزش بر ضد تبعیض و از طرف دیگر، تأکید بر دستیابی به برابری امکانات و دسترسی به فرصت‌های شغلی و رفع تبعیض در خصوص ارتقای شغلی مستخدمین واقع شد.^(۳۷)

در استرالیا برخلاف کانادا، قبول و اجرای چندفرهنگ‌گرایی کمتر حالت رسمی داشت. در اوایل دهه ۱۹۷۰ در دوران حکومت حزب کارگر، چندفرهنگ‌گرایی بر اساس ایده اصلاحات اجتماعی استوار گردید که طی آن برنامه‌هایی برای تصحیح و جبران محرومیت‌ها و نابرخورداری‌های مهاجران تعریف و اعمال شد. پس از به قدرت رسیدن محافظه‌کاران در ۱۹۷۵، با اعمال تغییرات و تجدیدنظرهایی در رویکرد و معنای برنامه، به تدریج این برداشت رواج یافت که اگرچه حمایت قوی از مهاجرین برای تأدیه حقوق و حفظ فرهنگ و سنت‌های زبانی‌شان ضروری است، اما اقلیت‌ها نیز باید ملتزم می‌شدند فرهنگ موجود و نهادهای اداری و سیاسی جامعه اصلی از اولویت و موقعیت کانونی برخوردار است و نباید مطالبات اقلیتی آنان انسجام ملی و همبستگی اجتماعی را تضعیف نماید. هدف کلی ترتیبات ساختاری و سیاست‌گذاری‌ها معطوف به ایجاد جامعه متحد، یک‌پارچه اما چندفرهنگی استرالیا بود که ضمن ایتنا بر مجموعه‌ای از ارزش‌های فراگیر و عام، هم‌زمان به‌وسیله تنوع فرهنگی تقویت گردد.

سرانجام می‌توان سوئد را به‌عنوان کشور میزبان مهاجرین پُرشماری مثال زد که در سال ۱۹۷۵، تصمیم به اتخاذ و اجرای سیاست چندفرهنگ‌گرایی گرفت که بر سه اصل اساسی زیر مبتنی بود: برابری گروه‌های اقلیت در استانداردها و سطح زندگی نسبت به سایر مردم، آزادی انتخاب میان هویت قومی و هویت ملی سوئدی

و همکاری و مشارکت در جامعه ملی به منظور تضمین این نکته که همکاری با یکدیگر به نفع همگان است.^(۳۸)

اما در آمریکا که یکی از کشورهای است که به عنوان خاستگاه چندفرهنگ‌گرایی شناخته می‌شود، این سیاست به مثابه مسئله‌ای نهادین با دو منطق مجزا از هم (اجتماعی - اقتصادی و منطق فرهنگی) اعمال شد. اتخاذ سیاست چندفرهنگ‌گرایی در این کشور که بیشتر اقدامی علیه نابرابری اجتماعی مبتنی بر تبعیض نژادی بود، تا حدودی پیامد جنبش حقوق مدنی دهه ۱۹۶۰ بوده است که به صورت اقدام یا تبعیض مثبت تجلی یافت. اما بخش دوم چندفرهنگ‌گرایی آمریکا، به صراحت متضمن عنصر شناسایی فرهنگی بوده و بر آن دلالت آشکاری داشت. در این دوره تقاضاهایی مبنی بر به رسمیت شناخته شدن تفاوت‌های فرهنگی مردم آمریکا در متون آموزشی مدارس و فراتر از آن، قبول چندفرهنگ‌گرایی در نگاه به تاریخ این کشور مطرح شد و به تدریج رویکرد انتقادی خود را متوجه برداشت غرب‌گرا، سفید‌محور، مرد‌پایه و سلطه‌زبان انگلیسی نمود. از این منظر، چندفرهنگ‌گرایی، به مجموعه‌ای از فشارها و مطالبات مطرح شده از ناحیه گروه‌های اقلیت اطلاق می‌شود که خواستار توجه به دیدگاه‌ها و ارزش‌هایشان در تاریخ و ارزش‌های ایالات متحده بودند. این رهیافت با طرح چنین تقاضاهایی، خواهان برخورد عادلانه با تاریخ و ارزش‌های اقلیت‌ها و احترام به آنان در نظام آموزشی و تربیتی و اعطای عزت نفس به دانش‌آموزان و دانشجویان عضو گروه‌های اقلیت است.

تعدادی دیگر از متفکران با عطف توجه به تحولات و رخداد‌های اخیر در عرصه جهانی، معتقدند که این حوادث موجب شدند چندفرهنگ‌گرایی در برخی کشورهای غربی در کانون دستورکار سیاسی و حتی حقوقی قرار گیرد. مهم‌ترین این عوامل عبارتند از: حمله ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به آمریکا و در نتیجه درپیش‌گیری تدابیر امنیتی از سوی دولت‌ها در واکنش به این اقدام که به‌طور گریزناپذیری گروه‌های فرهنگی معینی را متأثر ساخت و به کاهش درجه تساهل و کاهش احترام گروه‌های دیگر نسبت به آنان، منجر شد. عامل دیگر خیزش بنیادگرایی مذهبی از یک سو و مبارزه با گروه‌های مذهبی تندرو از سوی دیگر، به بروز برخی چالش‌ها

نسبت به گروه‌های دینی و مذهبی در امور روزمره خانوادگی، اموال و کودکانشان انجامید که موجب جلب توجه سیاست‌مداران و حقوق‌دانان گردید، مانند موضوع پوشش مسلمانان در مدارس و محل کار در کشورهای اروپایی.^(۳۹)

ناگفته نماند این رهیافت از چندفرهنگ‌گرایی نیز با انتقاداتی از سوی برخی صاحب‌نظران واقع شده است. منتقدین، عاقلانه بودن اتخاذ سیاست‌های چندفرهنگی را به چالش طلبیده و بر این باورند سیاست‌هایی که تفاوت‌ها را مشروع قلمداد می‌کنند، موجب می‌شوند تفاوت‌ها و هویت‌های فرهنگی که در لیبرالیسم کلاسیک امری خصوصی^۱ و غیرسیاسی^۲ بود، به مقوله‌ای سیاسی مبدل شود. به نظر متفکرانی مانند نانسو فراسر، سوزان اوکین و برایان بری، چندفرهنگ‌گرایی در جوامع دموکراتیک و عادلانه پدید آمده و سیاستی ناعادلانه، ناموجه و خطرناک است؛ زیرا به گمان آنان شناسایی فرهنگی اغلب به بهای نقض سایر ارزش‌های عمومی همانند بازتوزیع اقتصادی و بی‌طرفی نهادهای عمومی صورت می‌گیرد؛^(۴۰) همچنان‌که میلر و وایت نیز بدین موضوع اشاره نموده‌اند. به نظر آنان بارزترین نقد به چندفرهنگ‌گرایی این است که این مفهوم حاوی تناقض است؛ زیرا مادام که بر نیازها و خواست‌های گروه‌های اجتماعی معینی با ویژگی‌های قومی یا نژادی تأکید می‌کند، ناگزیر موجب جدایی و تفرقه‌افکنی می‌شود.^(۴۱) به بیان دیگر، چندفرهنگ‌باوری از طریق سست کردن تعهدات اجتماعی مبتنی بر هویت مشترک گروهی و نیز مشروعیت بخشیدن به تقسیم‌بندی شهروندان در امتداد خطوط هویتی، جامعه را تضعیف و چندپاره می‌کند و از این رهگذر فرسایش اعتماد اجتماعی و همبستگی را به ارمغان می‌آورد.^(۴۲)

چندفرهنگ‌گرایی به عنوان فلسفه اجتماعی

از دیگر رهیافت‌های چندفرهنگ‌گرایی، توضیح آن از منظر فلسفه اجتماعی و تفسیر آن از مختصات «جامعه خوب»^۳ و بازفهمی مفهوم عدالت است که بر مبنای

1. Privatized
2. De-Politicized
3. Good Society

چالش‌های این ایده نوین نسبت به مبانی و اصول لیبرال دموکراسی سنتی استوار است و خود در فلسفه سیاسی روشنگری ریشه دارد. از این منظر متون و محتوای بخش مهمی از ادبیات و انگاره‌های چندفرهنگ‌گرایی، متونی جامعه‌شناختی یا ادبی نیستند بلکه تبیین‌هایی از فلسفه اجتماعی هستند که ناظر به بیان مسئله «هویت خود»^۱ و تبیین شناسه‌های جامعه خوب و سهم فرهنگ در این جامعه است. این رهیافت نوع نگاه اولیه لیبرالیستی به فرد و حقوق فردی را که مایه بی‌اعتنایی به حقوق و هویت گروه‌ها شده، نقد می‌کند و درصدد است با بازبینی اصول و مبادی لیبرالیسم، رویکرد فلسفی متکامل‌تری عرضه نماید. آنچه در این رهیافت از چندفرهنگ‌گرایی حائز اهمیت دانسته می‌شود، نوعی بازاندیشی در نگرش فلسفه اجتماعی لیبرال نسبت به اهمیت فرد و به جای آن تأکید بر اهمیت و اولویت گروه‌ها و فرهنگ‌هاست. در این برداشت، جابه‌جایی و «انتقال فرهنگی»^۲ متضمن شناسایی فرهنگ و به‌طور دقیق‌تر فرهنگ‌ها به‌شکل جمع، به‌مثابه عنصر تشکیل‌دهنده وضع انسان صورت گرفته است. فلسفه اجتماعی لیبرال تا زمان به چالش کشیده شدن از طرف چندفرهنگ‌گرایی، با اعتقاد به فردگرایی، افراد و حقوق آنان را برتری می‌بخشید و باور داشت فردگرایی ارزشی است که به‌وسیله جامعه مدرن به فرد اعطا شده و باید توسط مجامع واسط و میانجی مورد پشتیبانی قرار گیرد.^(۴۳)

به نظر می‌رود، چندفرهنگ‌گرایی مولود انتقادات اندیشمندان مختلف نسبت به لیبرالیسم است که اهمیت جامعه را از نو کشف کرده‌اند. این نظریه‌پردازان اجتماع‌گرا، مسئله خاصی را در خصوص آثار و عوارض فردگرایی لیبرالیستی مطرح کرده‌اند. به‌طورمثال، مک اینتایر و ساندل فردگرایی نهفته در لیبرالیسم را به‌عنوان مفهومی سطحی رد کرده‌اند؛ چراکه این مفهوم نشانگر آن است که خویشتن فرد خالی است و هویت خود را کاملاً از درونش می‌گیرد و نه از شرایط اجتماعی و تاریخی و فرهنگی. به عقیده این نظریه‌پردازان، خویشتن فرد در کردار و روابط اجتماعی موجود جایگیر است.^(۴۴) به نظر بال و دگر، چندفرهنگ‌گرایی به‌عنوان

1. Self-Identity
2. Cultural Turn

ایده‌ای آزادی‌بخش و منتقد لیبرالیسم بر این عقیده است که دنبال کردن برنامه لیبرال‌ها در تلاش برای آزادی فردی کافی نیست؛ زیرا مردم صرفاً فرد نیستند که بتوانند تنها به‌مثابه فرد آزاد شوند، مردم در گروه‌های معینی هویت می‌یابند و باید در مقام اعضای آن گروه‌ها آزاد شوند. از این‌رو چندفرهنگ‌گرایی به‌عنوان یک ایدئولوژی آزادی‌بخش با آنچه سیاست هویت^۱ خوانده می‌شود، ارتباط می‌یابد.^(۴۵)

از دیدگاه برخی اندیشه‌ورزان، جامعه‌گرایان^۲ در نقد لیبرالیسم، محدودنگری، فردگرایی و ماهیت اتمیستیک آن را مورد چالش قرار دادند و در مقابل، بر اولویت اجتماع و جایگاه فرد در قالب و زمینه اجتماعی تأکید می‌نهند. به بیان دیگر، جامعه‌گرایی با نفی فردگرایی تجددگرایی که در قالب لیبرالیسم مطرح می‌شود، معتقد است انسان موجودی اجتماعی است و هویت و ماهیت او بستگی به وجودش در جامعه و ارتباطات و تعاملات اجتماعی او دارد.^(۴۶) اجتماع‌گرایان از چندفرهنگ‌گرایی که اجتماعات را به‌طور کلی و حقوق گروهی را به‌طور خاص به رسمیت می‌شناسند، به‌عنوان وسیله‌ای برای حفاظت از اجتماعات دفاع می‌کنند. از این‌رو چندفرهنگ‌گرایی با تأکید بر اهمیت هویت منحصر به فرد گروه‌ها، چرخشی را در فلسفه اجتماعی لیبرال موجب شد که فردگرایی در کانون آن قرار داشت. با این چرخش، گروه‌جانشین فرد می‌شود و فلسفه اجتماعی فردمحور لیبرالی جایش را به فلسفه گروه پایه لیبرالی می‌دهد. ناگفته نماند برخی صاحب‌نظران و مدافعان چندفرهنگ‌گرایی با رد این برداشت ناصحیح از لیبرالیسم معتقدند دفاع از حقوق گروهی، بخش مشروع و جدایی‌ناپذیر تئوری و عمل در سنت لیبرالیستی است.^(۴۷)

به‌علاوه، فهم چندفرهنگ‌گرایی مستلزم بازاندیشی در مفهوم عدالت است؛ به گونه‌ای که فهم جدید از آن مستلزم به‌رسمیت شناختن سنت‌ها و شیوه‌های خاص زندگی اعضای فرهنگ‌های اقلیت فرض می‌شود. جامعه‌ای، سیاسی و انگاره‌ای عادلانه پنداشته می‌شود که نه تنها باید پاسداشت ممیزه‌های گروه‌های فرهنگی مسلط را وظیفه اصلی خود بداند، بلکه تلاش برای صیانت از ویژگی‌های خاص گروه‌های اقلیت را نیز از جمله مسئولیت‌های ذاتی خود بشمارد.^(۴۸)

1. The Politics of Identity
2. Communitarians

یانگ نیز با مضمونی مشابه، بی توجهی لیبرالیسم به تفاوت‌های گروهی در موضوع شهروندی را نقد می‌کند. به نظر یانگ، لیبرالیسم بر برداشتی از شهروندی استوار است که تفاوت‌های اجتماعی را نفی می‌کند. به نظر او، لیبرالیسم با تکیه بر ایده جهان‌شمول «برابری در مشارکت»، موجب می‌شود افراد درکی را که ناشی از تجربه خاص خودشان است، کنار گذارند و هویت خود را نفی کنند. در لیبرالیسم، واقعیتِ تنوع در پای یک برداشت انتزاعی از شهروندی قربانی می‌شود. از دیدگاه وی، برای ارتقای شهروندان باید هویت گروهی را جدی گرفت؛ زیرا این گروه‌ها هستند که افراد را می‌سازند. در نتیجه یانگ پیشنهاد می‌کند، برای اینکه شهروندی به واقع جهان‌شمول و فراگیر باشد، باید سیاست تفاوت به رسمیت شناخته شود تا گروه‌های اجتماعی نه صرفاً به وسیله منافع متقابل خود، بلکه به دلیل اشتراک در یک شیوه زندگی خاص تعیین یابند. به نظر یانگ، الگوی جانشین لیبرالیسم او بر حقوق گروه تأکید می‌کند نه بر حقوق افراد و به جای غلبه بر تفاوت‌ها و همسان‌سازی‌شان، آنها را پاس می‌دارد.^(۴۹)

برای فهم عوامل و زمینه‌های اجتماعی مؤثر بر این رهیافت از چندفرهنگ‌گرایی، لازم است تحولاتی که منجر به توجه به عنصر تفاوت گردید، توضیح داده شود. یکی از عمیق‌ترین توضیحات در این مورد از سوی چارلز تایلور ارائه شده است. تایلور در نوشته‌اش با عنوان «سیاست شناسایی»، ضمن تحلیل شرایط و روندهایی که منجر به تکوین سیاست شناسایی گردید، به تحلیل چندفرهنگ‌گرایی پرداخت. به نظر او شناسایی هویت، مسئله‌ای مدرن و البته اساسی است. وی معتقد است، چندفرهنگ‌گرایی و تمام جنبش‌های متصف بدان، به دنبال کسب شناسایی و هویت هستند. به نظر تایلور، دو تغییر مهم در زمینه‌های اجتماعی رخ داد که پرداختن به موضوع شناسایی و هویت را اجتناب‌ناپذیر نمود. نخستین تغییر عبارت از فروپاشی سلسله‌مراتب اجتماعی پیشین است که مبتنی بر عنصر افتخار^۱ بود. این عامل در ذات و ماهیت واجد خصیصه نابرابری بود؛ زیرا برخوردارانی افتخار از سوی عده‌ای به معنای فقدان آن از ناحیه دیگران بود؛ در حالی

که امروزه در برابر افتخار، عنصر کرامت یا شأن^۱ قرار می‌گیرد که در اصل برابری خواه است. این مفهوم بر این فرض استوار است که همه انسان‌ها از شأن و کرامت برابر برخوردارند.^(۵۰) با انتقال از مقوله افتخار به عنصر شأن و کرامت، سیاست عام‌گرایی و جهان‌شمول^۲ به معنی شأن برابر همه شهروندان و سیاست برابرسازی حقوق انسان‌ها و اجتناب از درجه‌بندی آنان شکل گرفت.

تغییر دوم، تکوین و گسترش ایده مدرن هویت است که به ظهور سیاست تفاوت^۳ انجامید. این اصل متضمن نوعی عام‌گرایی و به این معنی بود که هر کس باید به واسطه هویت منحصر به فرد خود، به رسمیت شناخته شود. در مقایسه با سیاست برابری شأن و همسانی کرامت انسان‌ها، می‌توان گفت در سیاست برابری شأن، برابری همگانی (برابری و تشابه حقوق و مصونیت‌ها) مورد توجه است، اما آنچه از سیاست تفاوت انتظار می‌رود، شناسایی هویت منحصر به فرد و تمایزیابی فرد یا گروه معین است. تمایز و تفاوتی که تاکنون مغفول بوده و از سوی هویت اکثریت یا فرهنگ مسلط در معرض سیاست همانندسازی قرار داشت. سیاست تفاوت، انکار تبعیض و نفی شهروندی درجه‌مدار و به عبارتی، اذعان به خاص بودن^۴ و هویت انحصاری افراد و گروه‌هاست.

به دیگر سخن، در جایی که سیاست برابری شأن و کرامت برای عدم تبعیض و رفع بی‌عدالتی و برضد سیاست بی‌تفاوتی نسبت به تفاوت‌های انسان‌ها مبارزه می‌کرد، سیاست تفاوت، عدم تبعیض را به مثابه ضرورت رفتار متفاوت بر مبنای تمایز هویت‌ها بازتعریف کرد. سیاست برابری شأن بر این عقیده استوار است که همه انسان‌ها به طور برابر از ارزش و احترام برخوردارند؛ زیرا همه آنها دارای قابلیت و پتانسیل انسانی عام و مشترک^۵ هستند و چنین قابلیت همگان را شایسته احترام برابر می‌سازد اما در سیاست تفاوت، قابلیت بنیادین و اساسی انسان‌ها همان

1. Dignity
2. Universalism
3. Politics of Difference
4. Specificity
5. Universal Human Potential

پتانسیل انسان برای تشکیل و تعریف هویت خود به مثابه یک فرد و فرهنگ خاص است. این قابلیت باید در هر کسی مورد احترام قرار گیرد.

پس از این تبیین، تایلور از منظر رویکرد فلسفی جامعه‌گرایی به نقد لیبرالیسم می‌پردازد. وی ضمن نقد ایده بی‌طرفی^۱ دولت و تناظر آن با عنصر هویت، معتقد است اگرچه ایده بی‌طرفی دولت با اصل برابری سیاسی انسان‌ها سازگار است، اما اصل دیگر آن را مبنی بر اینکه انسان موجودی است با ابعاد خاص، نادیده می‌گیرد. در واقع لیبرالیسم سیاسی تفاوت میان انسان‌ها را نادیده می‌انگارد و این سبب عصیان و شورش نهضت‌های تنوع و تعدد فرهنگی امروز غرب علیه ایده‌های لیبرالیسم است.^(۵۱)

این رهیافت از چندفرهنگ‌گرایی نیز همانند سایر رهیافت‌ها مورد نقد واقع شده است. از نگاه منتقدین، چندفرهنگ‌گرایی با تکیه بر مفهوم شهروندی گروه‌گرا اصل بی‌طرفی دولت نسبت به تفاوت‌های فرهنگی که از طلیعه انقلاب فرانسه مفهومی اساسی در شهروندی فردانگار لیبرالیستی و راهنمای زندگی عمومی دموکراسی‌های غربی بوده است، غفلت می‌ورزد. از نظر منتقدین، برداشت چندفرهنگی نه تنها ضامن اصول آزادی، برابری و برادری نیست، بلکه نوعی عقب‌گرد از آنها نیز به شمار می‌رود. از سوی دیگر، منتقدین از تمایز میان حوزه خصوصی و عمومی^۲ که مورد انکار چندفرهنگ‌گرایان واقع شده، دفاع نموده و معتقدند خصوصی کردن تفاوت، تنها راهی است که بی‌طرفی دولت‌های لیبرال را تضمین و زمینه را تمهید می‌کند تا اعضای فرهنگ‌های مختلف بتوانند به‌طور مسالمت‌آمیز با هم زندگی کنند.^(۵۲) به علاوه، عقیده چندفرهنگ‌باوران مبنی بر ضرورت بی‌طرفی دولت مدرن میان فرهنگ‌های گوناگون ایده غیرواقع‌بینانه‌ای به نظر می‌رسد؛ زیرا این واقعیت را که قدرت در دولت مدرن بنابه ضرورت صبغه فرهنگی دارد، نادیده می‌گیرد؛ با این توضیح که دولت خود نماد و حامل فرهنگی خاص به شمار می‌رود و به طور ساختاری از کل ظرفیت‌های جامعه برای تحکیم و تقویت فرهنگ مسلط بهره می‌گیرد.^(۵۳)

1. State Neutrality
2. Public/Private Distinction

علاوه بر تقسیم‌بندی فوق از رهیافت‌های چندفرهنگ‌گرایی، برخی دیگر از اندیشمندان با مضمونی مشابه ولی عباراتی متفاوت به توضیح انواع رهیافت‌های چندفرهنگ‌گرایی پرداخته‌اند که به اختصار به آنها اشاره می‌شود. از نظر کریستین اینگلیس از منظر تحلیلی و نه کاربردی، چندفرهنگ‌گرایی در سه سطح قابل بحث است: سطح توصیفی و جمعیت‌شناختی، بُعد ایدئولوژیک و هنجاری و سطح برنامه و سیاست‌گذاری. به عبارتی، چندفرهنگ‌گرایی در سه معنای ایدئولوژی، گفتمان و مجموعه‌ای از سیاست‌ها به کار می‌رود.^(۵۴) توضیح اینکه اگر به صورت گزاره پرسشی مطرح شود، ایده چندفرهنگ‌گرایی در پاسخ به این پرسش‌ها خودنمایی می‌کند: آیا چندفرهنگ‌گرایی واقعیتی تجربی و از نظر عملی آزمون شده است؟ این سؤال به این معناست که آیا تفاوت‌های فرهنگی واقعاً در یک جامعه معین یا دولت وجود دارد؟ یا اینکه فقط دیدگاهی درباره فلسفه سیاسی و موضعی اخلاقی است؟ و سرانجام اینکه، آیا به منزله اصلی راهنما برای عمل سیاسی است که عملاً حاکم بر نهادها و قانون اساسی دولت و رفتار و تمایلات سیاسی است که به هدف مفصل‌بندی حقوق افراد و گروه‌ها و به منظور حفاظت و صیانت از یک فرهنگ خاص با امکان مشارکت کامل افراد در مسائل مدنی، اقتصادی و حقوقی به کار می‌رود؟

تأمل درباره پرسش اول، رهیافتی جامعه‌شناختی به شمار می‌رود. این رهیافت به بررسی و مطالعه در جامعه‌ای که چندفرهنگ‌گرایی در آن به عنوان واقعیت وجود دارد، به روشی که در آن تفاوت‌های فرهنگی در آن جوامع درک، تولید یا بازتولید می‌شوند و به پرسش‌ها، چالش‌ها و تنش‌هایی که ایجاد می‌کنند، می‌پردازد. از سوی دیگر، رهیافت فلسفه سیاسی بر مزایا، محاسن، نقاط قوت و معایب یا آسیب‌های تدابیر و سازوکارهای حقوقی یا سیاسی مرتبط با دیدگاه چندفرهنگی تمرکز می‌کند. این رهیافت به این پرسش می‌پردازد که به چه شیوه‌ای و در پرتو کدام معیار اخلاقی و از نظر اقتصادی مقرون به صرفه، چندفرهنگ‌گرایی مطلوب یا نامطلوب است؟ رهیافت علم سیاست قبل از هر چیز، بر تحلیل اشکال نهادین و سیاسی که اصول چندفرهنگی بر آنها مبتنی شده و به مرحله اجرا درمی‌آید، فهم و درک ظهور و چگونگی عملکرد آن و ارزیابی پیامدهای آن تمرکز می‌کند.^(۵۵)

راس پول نیز با ساده‌انگارانه دانستن معنا و برداشت واحد از چندفرهنگ‌گرایی، بر این عقیده است که برای برخی، چندفرهنگ‌گرایی به‌عنوان یک واقعیت و اشاره به واقعیت جامعه متنوع فرهنگی، متشکل از مردمانی با زمینه‌های مختلف فرهنگی، ادیان، آداب و رسوم، سبک‌های گوناگون و تکلم به زبان‌های متعدد، معنا می‌دهد. برای عده‌ای دیگر، چندفرهنگ‌گرایی یک ارزش است؛ یعنی اشاره به ضرورت و مطلوبیت تنوع فرهنگی مبنی بر اینکه زندگی در جامعه چندفرهنگی امری خوب و پسندیده بوده و به تشکیل جامعه‌ای غنی‌تر و جذاب‌تر از جامعه متجانس و همگن می‌انجامد و سرانجام عده‌ای بر این عقیده‌اند که چندفرهنگ‌گرایی اصلی سیاسی است که حکومت باید در راستای صیانت و تقویت تنوع اجتماعی از طریق منع تبعیض بر مبنای فرهنگ (چندفرهنگ‌گرایی منفی) و نیز اقدام در راستای تضمین مستمر فرهنگ‌های اقلیت (چندفرهنگ‌گرایی مثبت) عمل نماید.^(۵۶) بدین ترتیب، مشهود است چندفرهنگ‌گرایی خود مشمول تنوع و تکرر برداشت و ادراک بوده و به‌مثابه سیاست دولت در معرض تجربه قرار دارد تا پس از ارزیابی محاسن و زیان‌های آن و بسته به زمینه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جوامع، به اقتباس، انکار یا گزینش بخش‌هایی از آن برآیند و متفکران نیز به تبیین ابعاد مختلف ایدئولوژیک، گفتمانی و سیاست‌گذارانه آن همت گمارند.

نتیجه‌گیری

چندفرهنگ‌گرایی به‌عنوان یک نظام فکری و معرفتی، ایدئولوژی و مجموعه‌ای از سیاست‌ها، از منظر رهیافت‌های گوناگون مورد مطالعه واقع شده است. از رهیافت ملی‌گرایی فرهنگی، این آموزه فکری در پی دستیابی به حق شناسایی فرهنگ‌های اقلیت در حوزه عمومی و به‌رسمیت شناختن تنوع و تفاوت به‌منزله عنصر طبیعی و مشروع جامعه و تمهید سازوکارهای انجمنی، به‌منظور ایستادگی در برابر سیاست‌های همانندسازی دولت‌ها و سلطه فرهنگ اروپامحور و سفیدگرا بر عرصه عمومی است.

رهیافت سیاست‌گذارانه، آن را تدبیر‌گریزناپذیر برخی دولت‌ها برای مواجهه واقع‌بینانه و حل‌وفصل کم‌هزینه و پرفایده ناهمگونی جمعیتی خود می‌داند که در

پی امواج مهاجرت بین‌المللی به اروپا و آمریکا، کانادا و استرالیا پس از جنگ جهانی دوم تشدید گردید. از منظر فلسفه اجتماعی، چندفرهنگ‌گرایی با تکیه بر سیاست تفاوت و هویت متمایز گروه‌ها در مقابل حقوق افراد، به‌مثابه رکن اصلی فلسفه اجتماعی برخاسته از عصر روشنگری، با بازاندیشی این فلسفه و جان‌شینی فلسفه اجتماعی گروه‌محور لیبرالی به‌جای آن، نوعی چرخش در این فلسفه را موجب شده است.

چند عامل عمده سبب شکل‌گیری و گسترش گفتمان چندفرهنگ‌گرایی شده است. عامل مهاجرت بین‌المللی به اروپا، آمریکا و استرالیا بعد از جنگ جهانی دوم که به‌نوبه خود موجب تغییر در ترکیب نیروی انسانی این کشورها شد، ظهور و اشاعه فرایند جهانی شدن و رشد عالمگیر و شتابنده فناوری‌های نوین ارتباطی و اطلاعاتی و اهمیت فزاینده عنصر فرهنگ طی دهه‌های اخیر در کنار پیدایش و نضج مکاتب فکری همانند جامعه‌گرایی و پست مدرنیسم از اهم این عوامل محسوب می‌شوند.

چندفرهنگ‌گرایی به‌مثابه ایدئولوژی، گفتمان و سیاست از آغاز رویش در دهه ۱۹۷۰ حامیان و منتقدان جدی را فراوری خود دیده است. اما به نظر می‌رسد به‌رغم نقدهای انسان‌شناسی، روش‌شناسی و معرفت‌شناسی فراوانی که نسبت به آن صورت گرفته، در قالب سیاست‌های عملی به آرامی راه خود را هموار نموده و بی‌تردید در آینده نه‌چندان دوری سایر کشورها را نیز متأثر خواهد ساخت. اما در این میان، فضای سیاسی - فرهنگی جهان و دولت - ملت‌های متنوع پس از ۱۱ سپتامبر و تشدید خصومت‌ها و تعمیق بدبینی‌ها و افزایش بی‌اعتمادی‌ها میان حاملان فرهنگ‌های مختلف، چندفرهنگ‌گرایی را با محدودیت‌ها و چالش‌های زیادی روبه‌رو کرده است. بدیهی است عادی شدن شرایط، اعتمادسازی و تنش‌زدایی میان صاحبان فرهنگ‌های مختلف مستلزم گذشت زمان است تا بار دیگر چندفرهنگ‌گرایی حرکت آرام و رو به جلوی خود را پی گیرد.

پی نوشت‌ها:

1. Ramon Maiz and Ferran Requejo, *Democracy, Nationalism and Multiculturalism*, (UK: Frank Cass Publishers, 2005), p. 1.
2. Nathan Glazer, *We Are Multiculturalists Now*, (Cambridge, Mass: Harvard University Press, 1997), p. 12.
3. Vincent N. Parrillo, *Diversity in America*, (UK: Sage Publications Company, 1996), p. 16.
4. John Rex, "The Nature of Ethnicity in the Project of Migration", in *The Ethnicity Reader, Nationalism, Multiculturalism and Migration*, Montserrat, Guibernau and John Rex (eds.), (UK: Polity Press, 1999), p. 3.
5. Dominic McGoldrick, "Multiculturalism and its Discontents", *Human Rights Law Review*, vol. 27, 2005, p. 8.
6. Vincent N. Parrillo, *op. cit.*, p. 15-18.
7. Christian Joppke and Steven Lukes, *Multicultural Questions*, (London: Oxford University Press, 1999), p. 16.
8. Bhikhu Parekh, *Rethinking Multiculturalism, Cultural Diversity and Political Theory*, (London: Palgrave, 2000), p. 3.
9. John Rex, *op. cit.*, p. 280.
10. Stephen Spencer, *Race and Ethnicity, Culture, Identity and Representation*, (USA: Routledge, 2006), p. 206.
11. Edward A. Tiryakian, "Assessing Multiculturalism Theoretically: E Pluribus Unum, Sic et Non", *International Journal on Multicultural Societies (IJMS)*, vol. 5, no. 1, 2003, pp. 20-39.
12. Michael Payne, *A Dictionary of Cultural and Critical Theory*, (London: Blackwell Publishers, 3rd ed., 1999), p. 353.
13. *Ibid.*, pp. 353-54.
14. Ellis Cashmore, *Dictionary of Race and Ethnic Relations*, 4th ed., (London: Routledge, 1996), p. 244.

۱۵. الکساندر ماتیل، *دایرةالمعارف ناسیونالیسم*، مترجمان: کامران فانی و نورالله مرادی، جلد سوم، (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳)، ص ۱۱۳۸.
16. John Rex, "Ethnic Identity and the Nation State: The Political Sociology of Multicultural Societies", *Social Identities*, 1995, pp. 21-41.
17. *Ibid.*, p. 31.
۱۸. آندرو میلنر و جف براویت، *دوآمدی بر نظریه فرهنگی معاصر*، ترجمه جمال محمدی، (تهران: ققنوس، ۱۳۸۵)، ص ۳۲۸.
19. Vincent N. Parrillo, *op.cit.*, p.18.
20. Edward A. Tiryakian, *op.cit.*, p. 29.
21. *Ibid.*, p. 30.
۲۲. الکساندر ماتیل، پیشین.
۲۳. سی. دبلیو. واتسون، *کثرت‌گرایی فرهنگی*، (تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی، ۱۳۸۱)، ص ۲۳.
24. Dominic McGoldrick, *op.cit.*, p. 31.
25. Ayelet Shachar, "Two Critiques of Multiculturalism", *Cardozo Law Review*, 2001, vol. 23, Issue 1, p. 254.
26. Fraser Nancy, "Rethinking Recognition", in Pepi Leistyna (ed.), *Cultural Studies From Theory to Action*, (UK: Blackwell Publishing, 2005), p. 243.
27. Michael Payne, *op.cit.*, p. 353.
28. Ayelet Shachar, *op.cit.*, pp. 261-266.
29. John Rex, *op.cit.*, p. 288.
30. Bhikhu Parekh, *op.cit.*, pp. 17-19.
31. *Ibid.*, pp. 199-200.
32. *Ibid.*, pp. 206-236.
۳۳. سی. دبلیو. واتسون، پیشین، صص ۱۶-۱۷.
34. Engin F. Isin and Patricia K. Wood, *Citizenship and Identity*, (London: Sage Publications, 1999), p. 159.
35. Stephen Spencer, *op.cit.*, p. 206.
36. Grant H. Cornwell and Eve Walsh Stoddard, *Global Multiculturalism, Comparative Perspectives on Ethnicity, Race and Nation*, (New York: Rowman and Littlefield Publishers, 2001), p. 11.
37. Michel Wieviorka, "Is Multiculturalism the Solution?", *Ethnic and Racial Studies*, vol. 21, no. 5, September 1998, p. 884.
38. *Ibid.*, p. 886.
39. Dominic McGoldrick, *op.cit.*, p. 29.
40. Ayelet Shachar, *op.cit.*, p. 259.

۴۱. آندرو میلنز و جف براویت، پیشین، ص ۲۰.
۴۲. علی کریمی مله، «چندفرهنگ‌باوری و همبستگی ملی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال هفتم، شماره ۳، ۱۳۸۵، ص ۱۰۷.
43. John Rex, *op.cit.*, p. 266.
۴۴. اندرو هی وود، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹)، صص ۱۲۶-۱۲۵.
۴۵. ترنس بال و ریچارد دگر، ایدئولوژی‌های سیاسی و آرمان دموکراتیک، ترجمه احمد صبوری، (تهران: انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲)، ص ۳۲۴.
۴۶. سید علیرضا حسینی بهشتی، جستارهایی در شناخت اندیشه سیاسی معاصر غرب، (تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳)، ص ۲۸.
47. Will Kymlicka, "Citizenship in Multicultural Societies", in Montserrat Guibernau and John Rex (eds.), *The Ethnicity Reader, Nationalism, Multiculturalism and Migration*, (UK: Polity Press, 1997), p. 230.
۴۸. ترنس بال و ریچارد دگر، پیشین، ص ۳۲۴.
۴۹. مهدی براتعلی پور، شهروندی و سیاست نوفضیلت‌گرا، (تهران: انتشارات تمدن ایرانی، ۱۳۸۴)، صص ۲۰۶-۲۰۵.
50. David T Goldberg, *Multiculturalism; A Critical Reader*, (London: Blackwell Publishing Ltd., 1995), pp. 77-78.
۵۱. سید علیرضا حسینی بهشتی، پیشین، ص ۵۹.
52. Ayelet Shachar, *op.cit.*, pp. 276-277.
۵۳. علی کریمی مله، پیشین، ص ۱۰۴.
54. Christine Inglis, *Multiculturalism: New Policy Responses to Diversity*, (Most: Unesco, 1996), p. 144.
55. Michel Wieviorka, *op.cit.*, p. 883.
56. Ras Pool, *Nation and Identity*, (London: Rutledge, 1999), p. 117.